

پیامبر (ص) دو بار فرمود: ای ابویوب خدایت رحمت کناد.

عَفَّان بن مُسَلِّم از حَمَّاد بن سَلَمَة، از ثابت، از انس نقل می‌کند که می‌گفته است: «صَفِیَّه زن زیبایی بود و در سهم دِحْیَة کلبی افتاد و پیامبر (ص) او را به هفت شتر خرید و به امّ سُلَیْم سپرد تا وی را بیاراید. گوید، در ولیمه او مردم را با خرما و کشک و روغن پذیرایی کردند و در چند جای بر زمین سفره گستردند و سپس کشک و خرما و روغن آوردند و مردم خوردند و سیر شدند. همو گوید، مردم می‌گفتند: نمی‌دانیم او را به همسری گزیده است یا به کنیزی؟ و گفته شد اگر از بهر او پرده و حجاب زدند همسر او خواهد بود و گرنه کنیز است. و چون پیامبر (ص) خواست برود، صَفِیَّه در حجاب بود و پشت سر آن حضرت نشست و مردم دانستند که او را به همسری برگزیده است.

سَلِیْمَان بن حَرَب از حَمَّاد بن زید، از ثابت، از انس، نقل می‌کند که: «صَفِیَّه دختر حُتَیِّ نیز از اسیران خیبر بود و نخست در سهم دِحْیَة کلبی افتاد و سپس در سهم پیامبر (ص). رسول خدا او را آزاد کرد و به زنی گرفت و آزادی او را کابین او نهاد. حَمَّاد گوید، عبدالعزیز به ثابت گفت: ای ابومحمد، به انس گفتم مهریه صَفِیَّه چه بوده است؟ گفت: آزادی او را کابین او نهاد. و ثابت سر خود را به تصدیق جنباند.

## سریة عمر بن خطاب به تربة<sup>۱</sup>

پس آن‌گاه در ماه شعبان از سال هفتم هجرت پیامبر (ص) سریة عمر بن خطاب رضی الله عنه به تربة واقع شد. گویند، پیامبر (ص) عمر بن خطاب را با سی تن به جانب عَجْزُ هَوَازِن<sup>۲</sup> به تربة گسیل فرمود. و تربة در ناحیه عَبْلَاء است و تا مکه چهار شب راه دارد و بر راه صنعاء و نجران واقع است. پس با راهنمایی از بنی هلال بیرون آمد و شبها می‌رفتند و روزها کمین می‌ساختند و چون خبر به مردم هوازین رسید گریختند و عمر بن خطاب به مقامگاه آنان آمد و چون کسی از ایشان را ندید به مدینه بازگردید.

۱. تربة، صحرايي نزدیک مکه که فاصله‌اش تا آن دو روز است. رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۷۴. م.

۲. عَجْزُ هَوَازِن، طوایف بنی نصر بن معاویه و بنی جشم بن بکر است، رک: قاموس، ج ۲، ص ۱۸۱. م.

## سریة ابوبکر صدیق به جانب بنی کلاب به نجد

پس آن‌گاه در همین ماه شعبان از سال هفتم هجرت سریة ابوبکر صدیق به جانب بنی کلاب در نجد و ناحیه ضریة واقع شد. هاشم بن قاسم کینانی از عکرمه بن عمار، از ایاس بن سلمه ابن اکوع، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* هنگامی که پیامبر (ص) ابوبکر را به سریة گسیل کرد من نیز با او بودم. از مشرکان گروهی را به اسیری گرفتیم و گروهی را کشتیم و شعارمان این بود «بمیران بمیران». گوید، من به دست خود هفت تن را از مشرکان کشتم.

هاشم به قاسم از عکرمه بن عمار، از ایاس بن سلمه بن اکوع، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) ابوبکر را به فزاره گسیل کرد و من نیز با او بودم و چون به نزدیک آب آنان رسیدیم ابوبکر شب را نزول کرد و چون نماز صبح را گزاردیم امر به حمله داد و ما به کنار آب آمدیم و ابوبکر گروهی را کشت و ما نیز با او بودیم. سلمه گوید: گروهی را دیدم که می‌خواهند با زن و بچه به کوه پناهند. ترسیدم بگریزند و پیش از من به کوه برسند. پس رسیدم و تیری به میان آنان و کوه انداختم و به دیدن تیر ایستادند. زنی از فزاره میان ایشان بود که پوستین چرمی بر تن داشت و دختری از زیباترین عربها با او بود. من آنان را پیش ابوبکر آوردم و ابوبکر همان دختر را به من بخشید و من حتی بدو دست نردم تا به مدینه رسیدم. و آن دختر پیش من بود ولی جامه او را نیز لمس نکردم تا پیامبر (ص) مرا در بازار دید و فرمود: این دخترک را به من ببخش. گفتم: ای رسول خدا، به خدا سوگند که سخت شیفته اویم اما هنوز جامه او را لمس نکرده‌ام. پیامبر (ص) سکوت فرمود و فردای آن روز هم در بازار مرا دید و من همچنان به آن کنیزک دست نزده بودم. فرمود: ای سلمه، خدای پدرت را بیامرزد، آن زن را به من ببخش. گفتم: ای رسول خدا، از آن شما باشد. و پیامبر (ص) او را به مکه فرستاد و او را به جای فدیة اسیران مسلمان که در دست مشرکان بودند پرداخت.

## سریة بشیر بن سعد انصاری به فدک

پس آن‌گاه سریة بشیر بن سعد انصاری به فدک هم در ماه شعبان از سال هفتم هجرت واقع شد. گویند، رسول خدا (ص) بشیر بن سعد را با سی تن به جانب بنی مُرّة که در فدک مقام داشتند گسیل فرمود. و او بیرون آمد و چوپانان آن قوم را دید و پرسید: آنها کجایند؟ گفتند: در صحراهای اطراف<sup>۱</sup>. بشیر بن سعد چند شتر و گوسپند به غنیمت گرفت و روی به جانب مدینه نهاد. قاصدی برای کمک به سوی بنی مُرّه شتافت و خبر بدیشان رسانید و آنان از دنباله بشیر آمدند و در تاریکی شب به یکدیگر رسیدند و بر یکدیگر تیر انداختند تا تیرهای بشیر و یارانش به ته رسید. و چون روز آمد آنان به بشیر و یارانش حمله بردند و یاران او را کشتند و خود بشیر نیز سخت مجروح شد و به خاک افتاد و ضربه‌ای به قوزک او زدند و او را مرده پنداشتند. آنان گوسپندان و شتران خود را گرفتند و بازگردیدند و عُلَبَة بن زید حارثی خبر از بهر پیامبر (ص) به مدینه برد. و بعد از آن بشیر بن سعد نیز به مدینه آمد.

## سریة غالب بن عبدالله لثی به مِیْفَعَة

پس آن‌گاه سریة غالب بن عبدالله لثی به مِیْفَعَة در ماه رمضان از سال هفتم هجرت پیامبر (ص) واقع شد. گویند، پیامبر (ص) غالب بن عبدالله را به جانب بنی عُوَال و بنی عبد بن ثعلبه که در مِیْفَعَة مقام داشتند گسیل فرمود. و مِیْفَعَة پس از بطن نخل به طرف نقره و اندکی به سوی نجد واقع است و میان آن تا مدینه هشت منزل است. پیامبر (ص) او را با یکصد و سی تن گسیل فرمود و راهنمای آنان یسار خدمتکار پیامبر (ص) بود.<sup>۲</sup> مسلمانان جملگی بر آنان حمله بردند و خود را به مقامگاه آنان رساندند و هر که را یافتند کشتند و چند گوسپند و شتر به غنیمت گرفتند و به مدینه بازگردیدند و کسی را به اسیری نگرفتند. و در همین سریة

۱. زرقانی در شرح مواهب اللدینه، ج ۲، ص ۲۹۹، به جای صحراهای اطراف خیمه‌های اطراف آورده است، یعنی «بودی» را «نوادی» ثبت کرده است. - م.

۲. یسار، در سال ششم هجرت در غارت عُرنی‌ها از گله شتران کشته شد و لابد دو تن از خدمتگزاران پیامبر (ص) نامشان یسار بوده است. - م.

أسامة بن زيد مردی را که لا اله الا الله گفته بود، کشت و پیامبر فرمود: مگر تو دل او را شکافته بودی و از راست و دروغ گفته او خبر داشتی؟ و أسامة گفت: از این پس با هیچ کس که لا اله الا الله بگوید ستیزه نخواهم کرد.<sup>۱</sup>

### سریة بشیر بن سعد انصاری به یمن و جبار<sup>۲</sup>

پس آن گاه در ماه شوال از سال هفتم هجرت، پیامبر (ص) بشیر بن سعد را به یمن و جبار گسیل فرمود. گویند، به پیامبر (ص) خبر رسید که گروهی از غطفان در جناب گرد آمده اند و عیینة بن حصن نیز آنان را وعده داده است که با آنان باشد و به جنگ رسول خدا بروند. پیامبر، بشیر بن سعد را فراخواند و لوائی برای او بست و سیصد تن را با او فرستاد و آنان شبها می رفتند و روزها کمین می ساختند تا خود را به یمن و جبار رسانند که در طرف جناب است و راه آن از سلاح<sup>۳</sup> و خیبر و وادی القری می گذرد. مسلمانان در سلاح نزول کردند و آن گاه خود را به نزدیک آن گروه رساندند و چند شتر به غنیمت گرفتند و ساربانها گریخته به دیگران هشدار دادند و همگی در بلندیهای سرزمین خود پناه گرفتند. بشیر با یاران خود به جایگاه آنان آمد و کسی آنجا نبود، اما دو مرد از آنان را دید و به اسیری گرفت و با شتران به مدینه بازگردید و به حضور پیامبر رسید. و چون هر دو اسیر مسلمان شدند، رسول خدا (ص) ایشان را آزاد فرمود.

### عُمره پیامبر (ص) که آن را عمره القُضیة نامند<sup>۴</sup>

پس آن گاه در ماه ذیقعد از سال هفتم هجرت، پیامبر (ص) عُمره گزارد.<sup>۵</sup> گویند، روز اول ماه ذیقعد پیامبر (ص) اصحاب خود را فرمود تا از بهر قضای عمره‌یی که مشرکان در

۱. این عمل به شدت مورد اعتراض رسول خدا (ص) بوده است. - م.

۲. یمن، که به صورت یمن هم ضبط شده است، نام آبی است و نباید با یمن اشتباه شود. رکت: یاقوت، معجم البلدان، ج ۸، چاپ مصر، ص ۵۲۴. - م.

۳. سلاح جایی است پایین تر از خیبر، رکت: همان مأخذ، ج ۵، ص ۱۰۱. - م.

۴. نام این عمره به صورت عمره القضا و عمره القصبه و عمره القصاص هم آمده است. - م.

۵. یعنی قضای عُمره گذشته را به جای آورد. - م.

حَدَّثِيْبِيَه مانع آمده بودند مهیا شوند و امر بر آن داد که هیچ تنی از آنان که در غزو حَدَّثِيْبِيَه بودند از این عمره تخلف نوززند و هیچ تنی از این عمره غفلت نوزید مگر آنان که در خیبر شهید شدند یا آنان که مردند. و گروهی دیگر از مسلمانان نیز از بهر عمره آماده شدند و شمار مسلمانان در این عمره دو هزار تن بود. و پیامبر (ص) ابورْهُم غفاری را به نیابت خود بر مدینه بداشت و با شصت شتر تنومند روی در راه نهاد. و نَاجِيَّة بن جُنْدَب اَسْلَمِي را به نگهداری از شتران قربانی گماشت و اسلحه او شمشیر و خود و زره و نیزه بود. و صد اسب نیز داشتند. پیامبر (ص) چون به ذوالْحَلِيفَه در رسید، سواران را به سرکردگی محمد بن مَسْلَمَه پیشاپیش فرستاد و اسلحه را نیز با بشیر بن سعد پیشاپیش روانه فرمود.<sup>۱</sup> و پیامبر (ص) از کنار در مسجد مُحْرِم شد و تَلْبِيَه گفت و مسلمانان نیز تلبیه گفتند، و محمد بن مَسْلَمَه با سواران پیشاپیش رفت و چون به مَرَّالْظَهْرَان رسید تنی چند از قریش را دید و چون از او خبر پرسیدند، گفت: رسول خدا (ص) صبح فردا در این منزل خواهد بود ان شاء الله. آنان خبر به قریش آوردند و قریش سخت به هراس افتاد. پیامبر (ص) چون به مَرَّالْظَهْرَان رسید اسلحه را به صحرای يَأْجَج فرستاد و از آنجا علامتهایی که از برای منطقه حرم گذارده‌اند پدید بود و اَوْس بن خَوْلَج را با دو یست مرد به نگاهبانی اسلحه بداشت.

قریش از مکه بیرون رفته بر قتل کوهها شدند و شهر را خالی کردند. پیامبر (ص) شتران قربانی را پیش از خود روانه داشت و فرمود تا آنها را در ذی طُوئ نَگه دارند و پیامبر (ص) سوار بر ناقه خود نام او قَصْوَاء به راه افتاد و مسلمانان که جز از شمشیر نداشتند آن حضرت را در میان گرفته بودند و تلبیه گویان از گردنهایی مشرف بر حَجُون به مکه درآمدند. عبدالله بن رَوَاحه لگام ناقه پیامبر (ص) را به دست داشت. پیامبر (ص) همچنان پیایی تلبیه می‌گفت تا آن‌گاه که با چوبدستی خود، سواره حجرالاسود را استلام کرد و مسلمانان پیاده همراه بودند و طواف می‌کردند و پیامبر (ص) و یاران، کناره راست شانه جامه احرام خود را نیز از زیر بغل راست به شانه افکنده بودند چنان‌که شانه‌های راستشان برهنه بود. و عبدالله بن رَوَاحه این ابیات را می‌خواند:

«ای فرزندان کفار از راه او کنار بروید، کنار بروید که تمام خیر و نیکی با رسول خداست، ما بر سر تأویل قرآن با شما ستیزه داریم همچنان که برای [اثبات] نزول آن شما را

۱. واقفی در مغازی، چاپ مارسدون جونز، ص ۷۳۳ می‌گوید. پیامبر فرمود: سلاح را وارد منطقه حرم نخواهیم کرد ولی باید نزدیک ما باشد که در صورت لزوم بدون اسلحه نباشیم. — م.

فرو کوفتیم. ضربتی می‌زنیم که سر را از گردن جدا سازد و دوست را از دوست بازدارد، پروردگارا من مؤمن به گفتار پیامبرم.»<sup>۱</sup>

پس عمر گفت: ای پسر رَواحه آرام باش. پیامبر (ص) فرمود: ای عمر، من خود می‌شنوم. و عمر سکوت کرد. و پیامبر (ص) به عبدالله بن رَواحه نیز فرمود: آرام باش و بگو «خدایی جز خدای یگانه نیست، خدایی که بنده خود را نصرت و لشکرش را پیروزی داد و احزاب را به هزیمت راند.»<sup>۲</sup> گوید، پس عبدالله بن رَواحه چنین گفت و مردم نیز چنین می‌گفتند. پس آن‌گاه پیامبر (ص) همچنان سوار بر ناقه میان صفا و مَرَوَه سعی کرد و چون دور هفتم سعی آن حضرت در مَرَوَه به پایان آمد، شتران قربانی را کنار مروه نگه داشته بودند. فرمود: اینجا و کنار هر یک از درّه‌های مکه قربانگاه باشد. و رسول خدا شتران را کنار مروه قربانی کرد و سر تراشید و مسلمانان نیز چنان کرد. آن‌گاه پیامبر (ص) گروهی از مسلمانان را فرمود به بطن یَاجِجْ به نگاهبانی سلاحها بروند تا آنان که آنجا بیایند به انجام مناسک خود بیایند، و چنان کردند. پس آن‌گاه پیامبر (ص) به درون کعبه شد و تا ظهر در کعبه مشرف بود و بلال را فرمود تا بر فراز کعبه اذان گوید. و پیامبر (ص) سه روز در مکه ماند و مَیْمُونَه دختر حارث هِلَالی را به زنی خود در آورد؛ و چون ظهر روز چهارم شد، سهیل بن عمرو و حَوَیْطِب بن عَبْدِ الْعَزْزِی به حضور پیامبر آمده گفتند: مهلت تو انقضاء یافت و از این جا برو. پیامبر (ص) در خانه‌یی از خانه‌های مکه مقام نکرده بود و از بهر ایشان قُبّه‌یی چرمین در اَبْطَح زده بودند و پیامبر تا هنگامی که از مکه بیرون آمد در همان قُبّه مقام داشت. پیامبر (ص) ابورافع را فرمود تا ندا دهد که مسلمانان حرکت کنند و فرمود: امشب را هیچ تنی از مسلمانان در مکه به سر نمی‌آورد. عُمَارَه دختر حمزه بن عبدالمطلب و مادر او سَلْمی دختر عُمیس را با خود از مکه بردند، و او مادر عبدالله بن شَدَاد بن هَاد است. در مورد نگهداری از دختر حمزه، علی (ع) و جعفر و زید بن حارثه با یکدیگر خصومت کردند که در خانه کدامیک از آنان

۱. خَلُّوا نَبِيَّ الْكُفَّارِ عَنْ سَبِيلِهِ  
نَحْنُ ضَرْبْنَاكُمْ عَلَى نَأْوِيلِهِ  
خَلُّوا فَكُلَّ الْخَيْرِ مَعَ رَسُولِهِ  
كُنَّا ضَرْبْنَاكُمْ عَلَى نَزِيلِهِ  
و يَذْهَبُ الْخَيْلُ عَنْ خَلِيلِهِ  
ضَرْبًا يُرِيْلُ الْهَامَ عَنْ مَقِيلِهِ

بَا رَبِّ اِنِّي مُؤْمِنٌ بِقَبِيلِهِ

این ابیات در مغازی و اقلدی و سیره ابن هشام با اختلافات لفظی و کم و بیشهایی آمده است. - م.

۲. «لا اله الا الله، وحده نصر عبده، و اعز جنده، و هزم الاحزاب و خذه.»

باشد و پیامبر (ص) حکم فرمود که چون خاله‌اش اسماء دختر عُمَیْس همسر جعفر است، او در خانه جعفر باشد.

و رسول خدا (ص) سوار شد و در سَرِف<sup>۱</sup> نزول فرمود و مردم نیز بدان جا کوچیدند و ابورافع نیز تا غروب آن روز در مکه بود و شبانگاه مَيْمُونَه دختر حارث را به سَرِف آورد و پیامبر با او زفاف فرمود و نزدیک سحر روانه مدینه شد.

سلیمان بن حرب از حمّاد بن زید، و یحیی بن عبّاد، از حمّاد بن سلمه، و همگی از ایوب، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کنند که: \* چون پیامبر (ص) و یاران او در عُمرة القضاء به مکه درآمدند مشرکان گفتند: امروز کسانی می‌آیند که تب یثرب آنان را ضعیف ساخته است. گوید، گروهی از ایشان کنار حجر<sup>۲</sup> نشستند. پیامبر (ص) یاران خود را فرمود تا در حال طواف، میان دو رکن را به حال عادی و سه طرف دیگر کعبه را با حالت دویدن و جنباندن شانه‌ها طی کنند تا مشرکان نیرو و یارای آنان را ببینند. ابن عباس می‌گفت پیامبر (ص) از بهر رعایت حال و مهلت دادن به مشرکان امر فرمود که تمام طواف را چنان انجام دهند، و چون مشرکان چنان دیدند گفتند، تب مدینه آنان را ناتوان نکرده است.

### سَرِيَّةِ ابْنِ اِبِي الْعَوْجَاءِ سَلْمَىٰ بَه جَانِبِ بَنِي سَلِيم<sup>۳</sup>

پس آن‌گاه در ماه ذیحجه از سال هفتم هجرت رسول خدا (ص) سَرِيَّةِ ابْنِ اِبِي الْعَوْجَاءِ سَلْمَىٰ بَه جَانِبِ بَنِي سَلِيم واقع شد. گویند، پیامبر (ص) ابن اِبِي الْعَوْجَاءِ سَلْمَىٰ را با پنجاه تن به جانب بنی سَلِيم گسیل فرمود و او به جانب ایشان به راه افتاد. و جاسوسی از بنی سَلِيم که با او بود پیشاپیش رفت و خبر بدیشان رسانید و آنان جمع شدند و چون ابن اِبِي الْعَوْجَاءِ بدان جا رسید، آماده روپارویی با او بودند. او نخست آنها را به پذیرفتن اسلام خواند و گفتند: ما را بدان نیازی نیست. و ساعتی تیر انداختند و از برای آنان امداد می‌رسید و از هر سو مسلمانان

۱. سَرِف، جایی است در شش میلی مکه، در مورد فاصله آن تا مکه هفت و نه و دوازده میل هم گفته‌اند، رکن: یاقوت، معجم البلدان، ج ۵، چاپ مصر، ص ۷۱-م.

۲. منظور حجر اسماعیل است. - م.

۳. ابن اثیر او را به صورت ابوالعوجاء ثبت کرده ولی می‌گوید ابن اسحاق او را به همین صورت ابن ابوالعوجاء آورده است. رکن: اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۶۶-م.

را در میانه گرفتند. و مسلمانان سخت کارزار کردند و همه شهید شدند و ابن ابی العوّجاء نیز مصدوم شد و میان کشتگان افتاد و پس از مدتی بهبود یافت و روز اول ماه صفر از سال هشتم هجرت به مدینه بازگردید.

## سریة غالب بن عبدالله لئیی به جانب بنی الملوّح در کدید<sup>۱</sup>

پس آن‌گاه در ماه صفر از سال هشتم هجرت سریة غالب بن عبدالله لئیی به بنی الملوّح در کدید واقع شد.

ابو معمر عبدالله بن عمرو از عبدالوارث بن سعید، از محمد بن اسحاق، از یعقوب بن عبّنه، از مُسَلِّم بن عبدالله جُهَنی، از جُنْدَب بن مَکِیث جُهَنی نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) غالب بن عبدالله لئیی از بنی کلب بن عوف را به این سریة گسیل فرمود و من نیز با ایشان بودم، و فرمود به بنی الملوّح در کدید حمله کنیم و آنان نیز اصلاً از بنی لیث بودند. گوید: پس بیرون آمدم و چون به قَدَید<sup>۲</sup> رسیدیم حارث بن بَرّصاء لئیی را دیدیم و او را گرفتیم. گفت: می‌خواهم مسلمان شوم و بیرون آمدم که به حضور پیامبر برویم. گفتیم: اگر مسلمان باشی یک شبانروز که در بند ما باشی تو را زبانی ندارد، و اگر مسلمان نباشی سبب آسایش و اطمینان ما خواهد بود. پس او را بستیم و مردی ریزنقش و سیاه‌پوست را که با ما بود بر او گماشتیم و گفتیم: اگر از تو سر پیچید سر از تنش جدا کن. و رفتیم و هنگام غروب آفتاب به کدید رسیدیم و کنار صحرا کمین ساختیم. و مرا به طلایه روانه داشتند و بر تپه‌یی رسیدم که بر مقامگاه آنان مشرف بود و مرا بر آنان مسلط می‌ساخت. خود را به بالای تپه رساندم و دراز کشیده دیدبانی کردم. مردی از سر پرده خود بیرون آمد و به زنش گفت: من به آن تپه سیاهی می‌بینم که تا کنون ندیده بودم، مشکهایت را نگر تا چیزی از آنها را سگها نبرده باشند. زن نگاه کرده گفت: از ما چیزی گم نیامده است. مرد گفت: تیر و کمان مرا بیاور. و زن کمان و دو تیر از برای او آورد و او تیری به من زد و تیر به پیشانی و میان دو چشم من

۱. کَدَید که به صورت کَدَید هم ضبط شده است، در چهل و دو میلی مکه است میان عُسفان و امج. رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۷، چاپ مصر، ص ۲۲۴. م.

۲. قَدَید، جایی است نزدیک مکه. رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۷، چاپ مصر، ص ۳۸. م.



خورد و من آرام آن را بیرون کشیدم و نجنبیده در جای خود ثابت ماندم. تیر دیگر را نیز انداخت و بر شانه‌ام فرود آمد. آن را نیز بیرون کشیدم و نجنبیدم. آن مرد به زنش گفت: به خدا سوگند اگر دیده‌بان بود می‌جنبید، زیرا هر دو تیری که زدم به او خورد؛ و حالا هم ای بی‌پدر، صبح فردا برو و آن دو تیر را پیش از اینکه سگها بجوند، بیاور. و سپس به کار خود مشغول شد. شبانگاه شد و گوسپندان و شتران آنان را آوردند و پس از آنکه آنها را دوشیدند و آب دادند و آرام گرفتند، بر آنان حمله بردیم و دامها را درر بودیم. گوید، آواز کمک کمک برخاست و چندان انبوه شدند که ما را یارای مبارزه با آنان نبود. از این بود که عقب نشستیم و دامها را پیش راندیم و به حارث بن برصاء رسیدیم و او و یار خود را برداشتیم. و آنان از دنباله ما می‌آمدند و چنان نزدیک شدند که ما را می‌دیدند، و میان ما و آنان مسیلی بود. و چون ما از آن گذشتیم ناگاه خداوند آن را چندان از آب انباشت که پر شد و به خدا سوگند که ما در آن روز ابری و بارانی ندیدیم، و این سیل چندان جاری بود که هیچ تنی از ایشان نتوانست گذر کند و یاد دارم که ایستاده بودند و ما را می‌نگریستند که مسیل را پشت سر گذاشته بودیم. و اما در روایت محمد بن عمر [واقدی] آمده است که ما از گردنه‌ی سرازیر شدیم و آنان نتوانستند از دنباله ما بیایند. گوید، فراموش نمی‌کنم که تنی از مسلمانان رجز می‌خواند و می‌گفت:

«ابوالقاسم نخواست که من و شترم در چمن و مرغزاری که علفهایش بلند و بالای آن زرد و طلائی رنگ است بمانیم.»<sup>۱</sup>

و محمد بن عمر [واقدی] در روایت خود افزوده است که «و این سخن راستگویی است که هرگز دروغ نگوید.»<sup>۲</sup>

گوید، آنان ده و اندی تن بودند. عبدالوارث گوید، مردی از قول ابن اسحاق، از قول مردی از بنی اسلم نقل می‌کند که شعارشان در آن روز «بمیران بمیران» بود.

۱. ابی ابوالقاسم ان تعزبني في خضيل نبأته مغلوب

صفر أعاليه كلون المذهب

۲. «و ذاك قول صادق لم يكذب».

## سریة غالب بن عبدالله لئیی به قتلگاه یاران بشیر بن سعد به فدک

پس آن‌گاه در ماه صفر از سال هشتم هجرت پیامبر (ص)، سریة غالب بن عبدالله لئیی به فدک که یاران بشیر در آن کشته آمدند، واقع شد.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن حارث بن فضیل، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) زبیر بن عوام را خواست و او را فرمود: به قتلگاه یاران بشیر بن سعد برو و اگر خداوند پیروزت کرد دیگر میان آنان نمان. و دوستان تن را آماده ساخت و برای زبیر یوآء بست. در این هنگام غالب بن عبدالله لئیی از گدید پیروز بازگردید و پیامبر (ص) زبیر را فرمود تو نرو؛ و غالب بن عبدالله را با دوستان تن گسیل فرمود و أسامة بن زید نیز با ایشان بود و چون بدان‌جا رسیدند، علبه بن زید نیز با او همراه شد و چند شتر به غنیمت گرفتند و تنی چند از آنان را کشتند.

محمد بن عمر [واقدی] از أفلح بن سعید، از بشیر بن محمد بن عبدالله بن زید نقل می‌کند که می‌گفته است: \* در این سریة ابوسعود عقیبة بن عمرو و کعب بن عجرة و أسامة بن زید حارثی نیز با غالب بودند.

محمد بن عمر [واقدی] از شبیل بن علاء بن عبدالرحمن، از ابراهیم بن حویصة، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) مرا نیز در سریة غالب بن عبدالله به جانب بنی مژه همراه کرد و ما در سپیده دم بر آنان حمله بردیم و غالب بن عبدالله اوامری داد و از جمله گفت که نباید پراکنده شویم و میان هر دو تن از ما عقد برادری بست و گفت: از دستور من سر نیپچید که پیامبر (ص) فرمود، هر کس از سر کرده‌ای که من بداشته‌ام اطاعت کند از من اطاعت کرده است و هر کس از او سر پیچد از من سر پیچیده است، و شما اگر از من سر پیچی کنید چنان است که از فرمان رسول خدا سر پیچی کرده باشید. گوید، میان من و ابوسعید خدری عقد برادری بست و ما بر مشرکان دست یافتیم.

## سریة شجاع بن وهب آسدی به جانب بنی عامر در بیسی<sup>۱</sup>

پس آن گاه در ماه ربیع الاول از سال هشتم هجرت پیامبر (ص) سریة شجاع بن وهب آسدی به جانب بنی عامر در بیسی واقع شد.

محمد بن عمر آسلمی [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبیره، از اسحاق بن عبدالله بن ابوقرؤة، از عمر بن حکم نقل می کند که می گفته است \* پیامبر (ص) شجاع بن وهب را با بیست و چهار تن به سوی جمعی از هوازن در بیسی گسیل فرمود و بیسی در ناحیه زکبة است، پس از معدن، و میان آن تا مدینه پنج شب راه است. و پیامبر (ص) او را فرمود تا بر آنها غارت برد و او شبها می رفت و روزها کمین می ساخت و صبحگاهی بر آنان حمله برد و آنان بی خبر در آسایش بودند. و انبوهی شتر و گوسپند به غنیمت گرفتند و به مدینه آوردند و غنیمت را بخش کردند و به هر کس پانزده شتر رسید و شتر را با ده گوسپند برابر نهادند و غیبت آنان پانزده شب بود.

## سریة کعب بن عمیر غفاری به ذات اطلاق<sup>۲</sup>

پس آن گاه در ماه ربیع الاول از سال هشتم هجرت رسول خدا (ص) سریة کعب بن عمیر غفاری<sup>۳</sup> به ذات اطلاق واقع شد. و ذات اطلاق پس از وادی القری واقع است.

محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن عبدالله، از زهری نقل می کند که می گفته است \* پیامبر (ص) کعب بن عمیر غفاری را با پانزده تن گسیل فرمود و آنان در ذات اطلاق از سرزمینهای شام با گروهی انبوه از مشرکان روبروی شدند و آنان را به اسلام خواندند و آنان نپذیرفتند و بر مسلمانان تیر باریدند. یاران پیامبر (ص) که چنین دیدند با آنان به

۱. بیسی به معنی زمین هموار است و نام چند منطقه. رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۰۳-م.

۲. اطلاق به نقل از متنی الارب جمع طلح به معنی ستور است نه درختان بزرگ کوبری، آیا به مناسبت دامهای زیاد این نام را داشته است؟ - م.

۳. از بزرگان اصحاب پیامبر (ص) که مکرر فرمانده سرایا بوده است و برخی گفته اند آن کسی که نجات یافته همو بوده است و قول صحیح این است که شهید شده است. رک: ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۴۶-م.

کارزاری سخت برخاستند و همه مسلمانان، مگر یک تن، به قتل آمدند و کعب بن عمیر نیز مجروح شد و میان کشتگان افتاد و چون شب فرا رسید به زحمت به حضور پیامبر (ص) آمده خبر بدو برد و بر آن حضرت سخت گران آمد و خواست گروهی را گسیل فرماید که خبر رسید آنان به جایی دیگر گریخته‌اند. پس دست از ایشان برداشت.

### سریة مؤتة<sup>۱</sup>

پس آن‌گاه سریة مؤتة در ماه جمادی‌الاولی از سال هشتم هجرت پیامبر (ص) واقع شد. و مؤتة نزدیک بَلقاء است و بَلقاء به نزدیک دمشق است. گویند، رسول خدا (ص) حارث بن عمیر از دی از بنی لُهب را با نامه‌یی به نزدیک فرماندار بَصْرَی فرستاد و او چون به مؤتة رسید شَرَحْبیل بن عمرو و غَسَّانِی او را بگرفت و بکشت. و حارث تنها فرستاده رسول خدا (ص) است که کشته آمده است و این بر پیامبر (ص) سخت گران آمد و مردم را فراخواند و مردم به شتاب در جُرْف جمع شدند و شمارشان سه هزار تن بود. پیامبر (ص) فرمود: سردار شما زید بن حارثه باشد و اگر او کشته شد جعفر بن ابی طالب سرکرده خواهد بود و اگر او کشته شد عبدالله بن رَواحِه، و اگر او نیز کشته شود مسلمانان از بهر خود سرداری معین کنند. و لَوائی سپید از برای آنان بست و آن را به زید بن حارثه سپرده فرمود: به قتلگاه حارث بن عمیر بروید و هر که را در آن جاست به اسلام بخوانید و اگر درنپذیرفتند، با یاری از خداوند با آنان کارزار کنید. و پیامبر (ص) برای بدرقه آنان تا ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ آمده آن‌جا بایستاد و با ایشان بدرود کرد و چون لشکر مسلمانان به راه افتاد دیگران بانگ برداشتند که: خداوند بلا را از شما بگرداند و دفاع فرماید و بازگردید به سلامت و با غنیمت. پس عبدالله بن رَواحِه گفت:

«من از خدای آمرزش می‌خواهم و ضربتی فراخ که از آن خون فواره زند.»<sup>۲</sup>

گوید: چون مسلمانان از مدینه بیرون آمدند و روی در راه نهادند دشمن از مسیرشان

۱. مؤتة امروز از شهرکهای اردن و نسبتاً نزدیک عُمان، و مزار سرداران رشید مسلمانان و مورد احترام است. - م.

۲. «لِكَيْتَ أَنْسَأَلَ الرَّحْمَنَ مَغْفِرَةً وَ ضَرْبَةً ذَاتَ قُرْعٍ تُقْدِفُ الزَّيْدَاءَ»

این بیت در سیره ابن هشام یا دو بیت دیگر آمده است. رکن: ابن هشام، سیره، ج ۴، چاپ مصطفی السقاء، ص ۱۵. - م.

آگاه شده برای مقابله، سپاه گرد آورد و سُرحبیل بن عمرو سرداری ایشان را به عهده گرفت و بیش از صد هزار تن گرد آورد و طلایه را فرا فرستاد. و مسلمانان در مُعان<sup>۱</sup> از شهرهای شام نزول کرده آگاه شدند که هِرْقُل با صد هزار تن از قبایل بَهرَاء و وائل و بَکَر و لَحْم و جُدَام در مآب<sup>۲</sup> از سرزمینهای بَلقاء نزول کرده است. مسلمانان دو شب مقام کردند تا در کار خود نگریسته مشورت کنند و گفتند: به پیامبر (ص) بنویسیم. ولی عبدالله بن رَواحه آنان را تشجیع کرد که پیش بروند و آنان تا مؤتة پیش رفتند و در آنجا با مشرکان رویاروی آمدند. و مشرکان را شمار و سلاح و ساز و برگ و دیبا و حریر و زر و سیم چندان بود که کس را تاب رویارویی با ایشان نبود. و جنگ در گرفت و هر سه سردار یکی از پس دیگری، با پای پیاده کارزار کردند. و نخست زَید بن حارِثه لواء را به دست گرفت و جنگید و مسلمانان در کنار او کارزار کردند تا او با ضربتهای نیزه دشمن کشته شد. — رحمت خدا بر او باد. پس آن گاه جعفر بن ابوطالب لواء را گرفت و از اسب سرخ رنگ خود پیاده شد و آن را پیئی کرد و این اوّل اسبی بود که در اسلام پیی کرده شد.<sup>۳</sup> و جعفر چندان جنگید تا کشته شد — خدای از او خشنود باد. و مردی از رومیان با ضربتی جعفر را به دو نیم ساخت و در یک نیمه از پیکرش سی و چند زخم یافتند، و گویند در تمام پیکر جعفر هفتاد و دو زخم شمشیر و یک جای نیزه یافتند. پس آن گاه لواء را عبدالله بن رَواحه به دست گرفت و چندان کارزار کرد تا به قتل آمد. — رحمت خدا بر او باد.

پس مردم اتفاق کردند بر آن که سردارشان خالد بن ولید باشد و او لواء را گرفت و در این هنگام مسلمانان عقب نشسته به هزیمت رفتند و مشرکان سر در پی آنان نهادند و گروهی از مسلمانان به قتل آمدند. در این هنگام موانع زمین از برابر پیامبر (ص) کنار زده شد، چندان که پیامبر به رزمگاه نظر فرمود و چون خالد ابن ولید لواء را به دست گرفت فرمود: اینک تنور جنگ تافته آمد. و چون مردم شنیدند که لشکر مؤتة باز می گردد در جُرْف به پیشباز آنها رفته خاک بر چهره آنان افشاندند می گفتند: ای فراریان از جنگ! آیا از جهاد در راه خدا می گریزید؟ و پیامبر (ص) می فرمود: نه، اینان گریختگان نیستند و

۱. مُعان، این شهر امروز در کشور اردن واقع است. — م.

۲. مآب، نام دیگرش رَبة است و اکنون ویران است. رک: ترجمه تفویم البلدان ابوالفداء، ص ۲۶۶. — م.

۳. مسأله پی کردن اسب در جنگ خاصه هنگامی که احتمال داده شود مورد استفاده دشمن قرار خواهد گرفت کار ناپسندی نیست بلکه توصیه هم شده است. — م.

حمله کنندگان خواهند بود ان شاء الله.

بکر بن عبدالرحمن قاضی کوفه از عیسی بن مختار، از محمد بن عبدالرحمن بن ابولیلی، از سالم بن ابوالجعد، از ابوالیسر، از ابو عامر نقل می کند که می گفته است: «پیامبر (ص) مرا به شام فرستاد. در بازگشت از شام از کنار لشکر مسلمانان و یاران خود گذشتم که در مؤنه با مشرکان کارزار می کردند. گفتم: به خدا سوگند امروز از این جای نمی روم تا ببینم کار ایشان به کجا می انجامد. پس نخست جعفر بن ابوطالب لواء را گرفت و جامه رزم پوشید - و دیگری گفته است نخست زید بن حارثه که فرمانده بود لواء را گرفت و جعفر پس از او حمله کرد - و چنان جنگید که سپاه دشمن را درهم ریخت و بازگردید و جامه رزم از تن بدر آورد و آن گاه با نیزه حمله برد و چندان نیزه زد و نیزه خورد که شهید شد. پس آن گاه لواء را زید بن حارثه در دست گرفت و چندان با نیزه جنگید تا کشته شد. و پس از او عبدالله بن رواحه لواء را گرفت و چندان نیزه زد تا به قتل آمد. در این هنگام مسلمانان به بدترین صورت به هزیمت رفتند؛ هزیمتی که مانند آن را هرگز ندیده ام و حتی دو تن را ندیدم که با هم باشند؛ ولی مردی از انصار لواء را برافراشت و پیشاپیش مردم ایستاده آواز برداشت که: ای مردم، به سوی من آید. و مردم فراهم شدند و او به نزد خالد بن ولید رفت تا لواء را بدو بسپارد. خالد گفت: هرگز لواء را از تو نمی گیرم که تو خود بدان شایسته تری. مرد انصاری گفت: به خدا سوگند که لواء را از بهر تو برافراشتم. پس خالد لواء را گرفت و بر مشرکان حمله آورد و خداوند آنان را به بدترین صورت منهزم ساخت، هزیمتی که مانند آن را هرگز ندیده ام. و مسلمانان آن چنان که می خواستند شمشیر در آنها نهاده بودند. [ابو عامر] گوید: خبر به مدینه به حضور پیامبر (ص) آوردم و بر پیامبر (ص) بسیار گران آمد و چون نماز ظهر را با مردم گزارد بی توجه به کسی به خانه رفت و حال آنکه قبلاً از پس نماز ظهر برمی خاست و دو رکعت نافله می گزارد و سپس روی به مردم می نشست و گفتگو می فرمود. این رفتار بر مردم گران آمده نگران شدند. نماز عصر و مغرب و عشاء را نیز چنین گزارد ولی چون از بهر نماز صبح به مسجد درآمد تبسم فرمود. و همواره چنان بود که پیش از به جای آوردن نماز صبح هیچ تنی به حضور پیامبر (ص) نمی آمد و سخنی گفته نمی شد ولی آن روز چون پیامبر (ص) تبسم فرمود، مسلمانان گفتند: ای رسول خدا، جانهای ما فدای تو باد، جز از خدای کسی نمی داند که ما از افسردگی شما چه اندازه افسرده بودیم. پیامبر (ص) فرمود: آن افسردگی که در من دیدید از اندوه من بر

کشته شدن یارانم بود، تا آنکه آنان را به خواب در بهشت دیدم که بر تختها رویاروی یکدیگر نشسته‌اند و در چهره برخی از ایشان دیدم که گویی از شمشیر خوششان نمی‌آمد و جعفر را به هیئت فرشته‌یی دیدم با دو بال و سراپای خون‌آلود، و دست و پایش به خون خضاب شده بود.<sup>۱</sup>

## سریة عمرو بن عاص به ذات السلاسل<sup>۲</sup>

پس آن‌گاه در ماه جُمادی‌الآخره از سال هشتم هجرت سریة عمرو بن عاص به ناحیه ذات السلاسل واقع شد که پس از وادی‌القری است و میان آن تا مدینه ده روز راه است. گویند، پیامبر (ص) را خبر رسید که گروهی از قضاعه جمع شده قصد نزدیک شدن به اطراف مدینه دارند. پیامبر (ص) عمرو بن عاص را فرا خواند و برای او لوائی سپید و رایتی سیاه بست و او را با سیصد تن از گزیدگان مهاجر و انصار گسیل فرمود. سی اسب نیز با آنان بود. و پیامبر (ص) به عمرو عاص فرمود تا از مردم بلی و عُدرة و بَلَقین که از کنار آنها می‌گذرد یاری جوید. و او شبها می‌رفت و روزها کمین می‌ساخت و چون به نزدیک آن قوم رسید از انبوهی آنان آگاه شد. پس رافع به مکیث جُهَنی را به حضور پیامبر (ص) فرستاده یاری خواست. و رسول خدا (ص) ابو عبیده بن جراح را با دویست تن از سران مهاجر و انصار و از آن جمله ابوبکر و عمر گسیل فرمود و از بهر او نیز لوائی بست و فرمود که به عمرو عاص ملحق شود و هر دو با یکدیگر باشند و اختلافی نکنند. عبیده به عمرو عاص پیوست و خواست بر مسلمانان سرداری کند، عمرو عاص گفت: تو از برای یاری و مدد من آمده‌ای و من سردار سپاهم. ابو عبیده اطاعت کرد و عمرو عاص با مردم نماز می‌گزارد و او به راه خود ادامه داده سرزمینهای بلی را پیمود و به آخرین نقاط سرزمینهای عُدرة و بَلَقین رسید و در آن‌جا با جمعی از دشمن روبروی شد و مسلمانان بر آنان حمله بردند و آنان در سرزمینها پراکنده شدند. عمرو بن عاص آهنگ مدینه کرد و عوف به مالک اشجعی را پیشاپیش به دادن خبر سلامت و گزارش جنگ به حضور رسول خدا به مدینه گسیل داشت.

۱. برای اطلاع بیشتر از سریة مؤتة و نام برخی از شهدای بزرگ مسلمانان و رفتار آموزنده و پسندیده رسول خدا (ص) با خاندان جعفر (رض) رک: واقدی، مغازی، چاپ مارسدون جونز، ۱۹۶۶، صفحات ۷۶۹-۷۵۵. م.

۲. عنوان این سریة در سیره ابن هشام و مغازی واقدی غزوة ذات السلاسل است. م.

## سریة خَبَطُ<sup>۱</sup> به سرداری ابو عبیده بن جراح

پس آن‌گاه سریة خَبَطُ به سرداری ابو عبیده بن جراح در ماه رجب از سال هشتم هجرت پیامبر (ص) واقع شد.

گویند، پیامبر (ص) ابو عبیده بن جراح را با سیصد تن از مهاجران و انصار از آن جمله عمر بن خطاب به جانب طایفه‌یی از جُهینة که در قَبلیة و سواحل دریا بودند گسیل فرمود. و میان قَبلیة تا مدینه پنج شب راه است. پس مسلمانان در راه دچار گر سنگی شده ناچار برگهای خشک را می‌خوردند، تا اینکه قیس پسر سعد بن عبادة چند شتر پرواری خریده برای لشکریان کشت و دریا نیز برای آنان ماهی بسیار بزرگی بیرون افکند که آن را خوردند و بی‌روبارویی با دشمن بازگردیدند.

## سریة ابوقتاده بن ربیع انصاری به خُضرة

پس آن‌گاه سریة ابوقتاده بن ربیع انصاری به خُضرة در ماه شعبان از سال هشتم هجرت پیامبر (ص) واقع شد. و خُضرة سرزمین مُحارب است و در نجد واقع است.

گویند، پیامبر (ص) ابوقتاده را با پانزده تن به جانب غطفان گسیل فرمود و امر به حمله و غارت بر آنان داد. و او شبها می‌رفت و روزها کمین می‌ساخت و به مقامگاه بزرگی از آنان حمله برد و ایشان را در میانه گرفت. مردی از آنان آواز برداشته کمک خواست و گروهی از آنان به جنگ پرداختند و مسلمانان هر که را که روبروی آنان ایستاد، کشتند و دویست شتر و دو هزار گوسپند و عدة زیادی اسیر گرفتند. غنایم را گرد آوردند و خمس آن را کنار نهادند و بقیه را میان مردمی که در آن سریة حاضر بودند بخش کردند و به هر تنی از ایشان دوازده شتر رسید و شتر را با ده گوسپند برابر نهادند. دخترک زیبایی از اسیران نیز در سهم ابوقتاده قرار گرفت و پیامبر (ص) از ابوقتاده خواست که دخترک را به او ببخشد و او چنان کرد، و پیامبر (ص) او را به مَحْمِیة بن جَزء بخشید. و مدت غیبت ایشان از مدینه پانزده

۱. خَبَطُ به توضیح فیروزآبادی در قاموس، نام نوعی از برگ درختان است، ولی در متنی‌الارب آن را نام منطقه هم دانسته است. م.



شب بود.

## سریة ابوقَتادة بن رَبِعی انصاری به وادی اِضْم

پس آن‌گاه در روز اول ماه رمضان از سال هشتم هجرت سریة ابوقَتادة بن رَبِعی انصاری به وادی اِضْم واقع شد. گویند، چون پیامبر (ص) دل بر فتح مکه نهاد، ابوقَتادة بن رَبِعی را با هشت تن به وادی اِضْم گسیل فرمود. و اِضْم بر سه منزلی مدینه واقع است، میان ذُوخُشْب و ذُوالمَرْوَه. و مراد پیامبر (ص) این بود که گمان کنند بر آن که قصد آن ناحیت دارد و این خبر شایع شود. مُحَلَّم بن جَثَامَة لُثی نیز در این سریة بود. عامر بن أَضْبَط أَشْجَعی از کنار آنان گذشته به روش مسلمانان سلام داد و مسلمانان از حمله به او خودداری کردند ولی مُحَلَّم بن جَثَامَة بر او حمله برد و او را کشت و شتر و کالاهای او را با یک مشک شیر تصرف کرد و چون به حضور پیامبر (ص) رسیدند در مورد ایشان این آیه نازل شد:

«ای کسانی که ایمان آوردید چون در راه خدا سفر می‌کنید بی‌اندیشه شتاب موزید و کسی را که به شما سلام می‌دهد مگویید مؤمن نیستی، می‌جوید مال این جهانی را و حال آنکه نزد خدا غنایم زیادی است» تا آخر آیه.<sup>۱</sup>

افراد این سریة راه خود را ادامه دادند و با گروهی روبروی نشدند و بازگردیدند و چون به ذُوخُشْب رسیدند به آنان خبر رسید که پیامبر (ص) آهنگ مکه فرموده است. پس آنان از راه بَیِّن خود را به سُقیاء<sup>۲</sup> رسانده در آن‌جا به پیامبر (ص) پیوستند.

## غزورسول خدا (ص) به سال فتح<sup>۳</sup>

پس آن‌گاه در ماه رمضان از سال هشتم هجرت پیامبر (ص)، غزو سال فتح واقع شد. گویند، در ماه شعبان که بیست و دو ماه از صلح حُدَیبیة گذشته بود افراد بنی نِفَاثَة که

۱. آیه ۹۴ از سوره نساء، برای اطلاع بیشتر از شأن نزول این آیه رک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، چاپ بیروت ۱۳۷۹ ق،

ص ۴۹۵ و ابوالفتوح رازی، تفسیر، ج ۳، ص ۴۷۱ که اخبار مختلف از جمله همین خبر را آورده‌اند. - م.

۲. سُقیاء، موضعی است نزدیک مدینه. - م.

۳. سال هشتم هجرت را به مناسبت فتح مکه، سال فتح هم می‌گویند. - م.

از بنی بکرند از اشراف قریش درخواستند که برای جنگ با بنی خزاعه آنان را با مردان جنگی و سلاح یاری دهند. و قریش ایشان را وعده مساعد دادند و در وتیر خود را در نهان به آنان رساندند. صفوان بن اُمیة و حوِیطب بن عبد العزّی و میکرز بن حفص بن اخیف از سران قریش در میان آنان بودند. و بر بنی خزاعه که بی خبر و در آرامش بودند شیخون کرده بیست مرد از آنان را به قتل آوردند. پس آن گاه قریش از کرده خود پشیمان آمدند و می دانستند که این کرده موجب نقض پیمان میان ایشان و پیامبر (ص) بوده است.

عمرو بن سالم خزاعی با چهل سوار از خزاعه به حضور پیامبر (ص) رفته آنچه را بر ایشان گذشته بود گزارش کردند و یاری خواستند. پیامبر (ص) رداء خویش را کشیده برخاست و فرمود: اگر بنی کعب را همچنان که خود را یاری می دهم یاری ندهم خدای مرا یاری ندهد. و نیز فرمود: این ابر مایه نصرت بنی کعب است.

و در این هنگام ابوسفیان بن حرب به مدینه به حضور پیامبر (ص) آمد تا از آن حضرت بخواهد که پیمان نامه را تجدید کند و مدت آن را بيفزاید. اما پیامبر (ص) نپذیرفت. ابوسفیان میان مردم بپا خاسته گفت: من به مردم می پناهم. پیامبر (ص) فرمود: ای ابوسفیان! این سخن تو است.<sup>۱</sup>

ابوسفیان به مکه بازگردید و پیامبر (ص) به تجهیز مسلمانان مشغول شد و کار را پوشیده می داشت و راهها را زیر نظر گرفته بود و دعا کرده گفت: خدایا چشمان آنان را فرو بند و چنان شود که مرا ناگهان ببینند. و چون پیامبر (ص) دل بر حرکت نهاد حاطب بن اَبی بلتعة نامه یی به قریش نوشت تا آنان را آگاه سازد. پیامبر (ص) علی بن ابی طالب (ع) و مقداد بن عمرو را فرستاد و آنان نامه و فرستاده حاطب را گرفته به حضور پیامبر (ص) آوردند. پیامبر (ص) کسانی به میان اعراب اطراف مدینه فرستاد و مهمترین آن اعراب، قبایل اَسلم و غفار و مُزَیّنه و جُهَیّنه و اَشْجَع و سُلَیْم بودند. از ایشان برخی به مدینه آمدند و برخی در راه به پیامبر (ص) پیوستند. و شمار مسلمانان در غزو فتح ده هزار تن بود و رسول خدا (ص) عبدالله بن امّ مکتوم را به نیابت خود بر مدینه بداشت و عصر روز چهارشنبه دهم رمضان از مدینه بیرون آمد و چون به صُلُصُل<sup>۲</sup> رسید دو بیست تن را به سرداری زُبَیْر بن عَوّام روانه کرد و منادی پیامبر (ص) ندا در داد که هر که او دوست می دارد روزه اش را افطار کند

۱- یعنی این پناهندن ارزشی ندارد و تو یکجانبه آن را می گویی. - م.

۲- صُلُصُل، نام جایی است در هفت میلی مدینه و چند جای دیگر رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۸۰. - م.

و هر که او دوست می‌دارد روزه‌اش را بگیرد. و چون پیامبر (ص) به قُدَید رسید رایات و لواءها را بست و به قبایل داد و شبانگاه به مَرُّ الظَّهْران رسید و یاران خود را فرموده ده هزار آتش برافروختند. و چون خبر حرکت پیامبر (ص) به قریش نرسیده بود و آنان از بیم آن که پیامبر به جنگ ایشان بیاید سخت در اندوه بودند، ابوسفیان را به کسب خبر گسیل داشتند و او را گفتند: اگر محمد (ص) را ملاقات کردی از او برای ما امان بگیر. ابوسفیان و حکیم بن حزام و بُدَیل بن وَرْقَاء از مکه بیرون آمدند و به دیدن لشکر سخت در هراس افتادند. و آن شب پیامبر (ص) عمر بن خطاب را به سرپرستی نگهبانان و پاسداران گماشته بود. پس عَبَّاس بن عبدالمطلب صدای ابوسفیان را [در تاریکی] شنیده و شناخته گفت: ابوحنظله! تو هستی؟ ابوسفیان گفت: جانم! بگو چه خبر است؟ عَبَّاس گفت: این رسول خدا (ص) است با ده هزار مرد. مادر و خویشاوندانت بر تو بگریند، مسلمان شو. عَبَّاس او و دو همراهش را پناه داده به حضور پیامبر (ص) آورد و آنان اسلام آوردند.<sup>۱</sup> و پیامبر (ص) مقرر فرمود که هر کس به خانه ابوسفیان برود و هر کس در خانه خود را ببندد در امان خواهد بود. و آن‌گاه رسول خدا (ص) با سپاه سبز<sup>۲</sup> خود به مکه درآمد. و رسول خدا (ص) بر ناقه خود قصوا سوار بود و میان ابوبکر و اُسَید بن حُضَیر<sup>۳</sup> راه می‌سپرد. ابوسفیان را کناری نگه داشتند و چون آن لشکر را دید که کس را تاب روبرویی با آن نبود به عَبَّاس گفت: ای ابوالفضل، پادشاهی برادرزاده‌ات استوار و بزرگ شده است. عَبَّاس گفت: وای بر تو، این نه پادشاهی است، نبوت است. گفت: آری باشد. و رایت پیامبر (ص) در آن روز به دست سعد بن عباده بود و پیامبر (ص) چون شنید که او بر جای قریش سخن تهدید آمیزی گفته است رایت را از او گرفته به پسرش قیس بن سَعْد بن عَبَّاده داد. و پیامبر (ص) سعد بن عَبَّاده را فرمود تا از محله کداء، و زبیر را فرمود تا از محله کَدَی، و خالد بن ولید را فرمود تا از محله لَیْط به مکه در روند و خود از اذاخیر<sup>۴</sup> به مکه درآمد و از جنگ و درگیری نهی فرمود و امر به قتل شش مرد و چهار زن داد و مردان، عِکْرَمَة بن ابوجهل و هَبَّار بن اَسُود و عبدالله بن سَعْد بن

۱. در چند سطر بعد ملاحظه می‌کنید که مسلمانی ابوسفیان چگونه است که کار رسول خدا را پادشاهی می‌داند. - م.

۲. در متن کتیبۃ الخضراء آمده است که اشاره است به صلح آمیز بودن فتح مکه. - م.

۳. از بزرگان خزرجی‌ها و انصار، و سرپرده ابوبکر و عمر که در به خلافت رساندن ابوبکر نقش عمده داشت؛ رکت: ابن‌البیضاء، اسدالغابه، ج ۱، ص ۹۲. - م.

۴. نام چهار ناحیه و یا چهار دروازه مکه است. برای هر چهار مورد به معجم البلدان مراجعه شود. - م.

ابی سرح و مقیس بن صبابه لیشی و حویرث بن نقید و عبدالله بن هلال بن خطل ادرمی بودند و زنان، هند دختر عتبه و ساره کنیز عمرو بن هاشم و فرتنا و قریبه.<sup>۱</sup>

از این گروه عبدالله بن هلال بن خطل و حویرث بن نقید و مقیس بن صبابه کشته آمدند و سران و سپاهیان مسلمان بی هیچ گونه درگیری و برخورد به مکه درآمدند مگر خالد بن ولید که با صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو و عکرمه بن ابوجهل روبروی شد و آنان با گروهی از قریش در خندمه<sup>۲</sup> راه بر خالد بیستند و شمشیر کشیده تیر انداختند. خالد سپاهیان خود را امر به حمله داد و بیست و چهار تن از قریش و چهار نفر از هذیل را کشتند و آنان به بدترین صورت به هزیمت رفتند. و چون پیامبر (ص) برفراز گردنه اذخر رسید برق شمشیرها را دیده فرمود: مگر از جنگ و درگیری منع نکرده بودم؟ گفتند: با خالد به جنگ برخاستند و او به دفاع برآمد. فرمود: قضاء و مشیت الهی برتر است. از مسلمانان نیز دو تن که راه گم کرده بودند، کشته شدند، کرز بن جابر فهری و خالد اشقر خزاعی.

از بهر پیامبر (ص) در حجون خیمه‌یی از چرم برپای داشتند و زبیر بن عوام رایت آن حضرت را برکنار آن خیمه نصب کرد و پیامبر (ص) به خیمه درآمد و گفتند: ای رسول خدا، آیا به خانه خودتان منزل نمی‌کنید؟ فرمود: مگر عقیل از برای ما خانه‌یی باقی گذارده است؟ و پیامبر (ص) به قهر به مکه درآمد و مردم به طوع و به کره مسلمان شدند و پیامبر (ص) سوار بر ناقه خود طواف فرمود و گرد کعبه سیصد و شصت بت بود و از کنار هر بت که گذر می‌فرمود با چوبدست خود اشارتی می‌کرد و این آیه را می‌خواند که «حق آمد و باطل از میان رفت، همانا باطل از میان رفتنی است»<sup>۳</sup> و بتان به رو درمی‌افتادند و بزرگترین بت هبل بود و روبروی کعبه بود. آن‌گاه پیامبر (ص) کنار مقام ابراهیم (ع) آمد و آن متصل به کعبه بود، و پشت آن دو رکعت نماز گزارد و در گوشه‌یی از مسجد نشست و بلال را به آوردن کلید کعبه به نزد عثمان بن طلحه فرستاد. عثمان خود کلید آورد و پیامبر (ص) کلید را گرفت و در را گشود و به کعبه در شد و در آن دو رکعت نماز گزارد و چون به در آمد

۱. برای اطلاع در مورد گناه این گروه مراجعه کنید به معازی واقدی، چاپ مارسدون جونز، ص ۸۶۰-۸۵۵؛ و نهاية الارب، ج ۱۷، چاپ دارالکتب، ص ۳۰۷ تا ۳۱۰، و ترجمه هر دو کتاب به قلم این بنده. - م.

۲. خندمه، نام یکی از کوههای مکه است. - م.

۳. آیه ۸۱ از سوره بنی اسرائیل. و برای اطلاع بیشتر رکت: ابوالفتوح رازی، تفسیر، چاپ مرحوم شعرانی، ج ۷، ص

کلید را در مشت گرفته دستها را به چارچوب در تکیه داد و اطراف کعبه انباشته از مردم بود، و برای ایشان سخنرانی فرمود و آن‌گاه عثمان بن طلحه را فراخواند و کلید کعبه را بدو داده فرمود: ای پسران ابو طلحه! این کلید را جاودانه و همیشگی بگیرید که هیچ‌کس جز ستمگر آن را از دست شما بیرون نخواهد آورد. و منصب سقایت را نیز به عباس بن عبدالمطلب وا گذاشته فرمود: چیزی به شما دادم که بر شما سبب خیر است ولی شما از بهر آن سبب خیر نیستید. آن‌گاه پیامبر (ص) تمیم بن اسد خزاعی را فرستاد تا نشانه‌های حرم را از نو بسازد و چون وقت نماز ظهر فرا رسید بلال بر فراز کعبه اذان گفت و رسول خدا (ص) فرمود: از امروز تا روز قیامت هرگز با قریش بر سر کفر جنگی نخواهد بود.<sup>۱</sup> و پیامبر (ص) در حَزْوَرَة<sup>۲</sup> ایستاده خطاب به زمین مکه فرمود: تو برای من بهترین زمین خدا هستی و محبوب‌ترین زمین خدا، و اگر مرا از تو بیرون نمی‌رانند هرگز از تو بیرون نمی‌شدم.

پیامبر (ص) گروه‌هایی را به شکستن بت‌های اطراف مکه گسیل فرمود و از آن جمله عَزْرَى و مَنَات و سُوع و بُوَانَه و ذَوَالْكَفَّيْن را شکستند و منادی رسول خدا (ص) ندا داد که هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد نباید در خانه خود بت نگه دارد و باید آن را درهم شکند. فردای روز فتح، پیامبر (ص) بعد از ظهر برای مردم سخن رانده فرمود: خداوند روزی که آسمانها و زمین را آفرید مکه را حرم نهاد و مکه تا روز رستاخیز حرم است و خون‌ریزی در آن حرام است و برای من هم جنگ در آن فقط ساعتی از روزی روا بود و سپس به حال حرمت خود بازگردید؛ حاضران شما این سخن را به غائبان برسانند و هیچ چیز از غنائم آن بر ماروا و حلال نخواهد بود. و پیامبر (ص) مکه را روز جمعه ده روز مانده از ماه رمضان گشود و پانزده شب در مکه مقیم بود و نماز شکسته می‌گزارد و سپس به حُنَیْن رفت و عَتَّاب بن أُسَید<sup>۳</sup> را بر مکه گماشت که با مردم نماز گزارد و مُعَاذ بن جَبَل را در مکه گذاشت تا مردم را فقه و سنت بیاموزد.

محمد بن عبید طَنَافِسی از محمد بن اسحاق، از محمد بن شهاب، از عبیدالله ابن

۱. یعنی تا روز قیامت مؤمن خواهند بود. - م.

۲. حَزْوَرَة، نام بازار مکه است که پس از توسعه مسجد الحرام در داخل مسجد قرار گرفته است. رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، چاپ مصر، ص ۲۷۱. - م.

۳. از بزرگان قریش که روز فتح مکه مسلمان شد، برای او روزی دو درهم حقوق تعیین و به سمت استاندار مکه از طرف پیامبر (ص) منصوب شد؛ واقعی مرگ او را در روز مرگ ابوبکر می‌دانند؛ رک: ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۳، ص

۳۵۸. - م.

عبدالله بن عتبة، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) ده روز از رمضان سال فتح گذشته از مدینه بیرون آمد و روزه داشت، و چون به گداید رسید افطار فرمود و معتقد بودند که این رفتار رسول خدا (ص) حجت و برهان افطار است.

يعقوب بن ابراهيم زهري از پدرش، از صالح بن کيسان، از ابن شهاب نقل می‌کند که عبیدالله بن عبدالله از قول ابن عباس برایش گفته است که: \* پیامبر (ص) در سال فتح، در ماه رمضان از مدینه بیرون آمد و روزه می‌داشت تا به گداید رسید و چون مردم نیز رسیدند و گرد آمدند کاسه آبی برگرفت و از آن نوشید و فرمود: ای مردم، هر کس منتظر اجازه افطار بود رسول خدا روزه افطار کرد، و هر کس هم تا کنون روزه گرفته رسول خدا هم روزه گرفته است. و در چنین موارد حکم جدید را ملاک عمل می‌دانستند و همان را استوار دانسته ناسخ احکام پیشین می‌شمردند.

هاشم بن قاسم از لئث بن سعد، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة ابن مسعود، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در سال فتح، در ماه رمضان از مدینه بیرون آمد و روزه می‌داشت تا به گداید رسید و آنجا افطار فرمود. و اصحاب پیامبر (ص) از احکام تازه تر رسول خدا (ص) پیروی می‌کردند.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل از سعید بن عبدالعزیز تنوخی، از عطیه بن قیس، از قرعة، از ابوسعید خدری نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) دو شب از رمضان گذشته دستوری حرکت فرمود و به راه افتادیم و همگی روزه بودیم و چون به گداید رسیدیم پیامبر (ص) امر به افطار فرمود و گروهی از ما روزه شکستند و گروهی همچنان بر روزه بودند و چون به مَرَّ الظَّهْران رسیدیم فرمود با دشمن روبروی خواهید شد و امر به افطار داد. ابوالولید هشام طیالسی از شعبه، و مسلم بن ابراهیم از هشام دَسْتَوائی، و هر دو از قتاده، از ابونضرة، از ابوسعید خدری نقل می‌کردند که می‌گفته است: \* با پیامبر (ص) بیرون آمدیم و مکه را در هفدهم یا هیجدهم رمضان گشودیم؛ برخی بر روزه بودیم و برخی نبودیم و رسول خدا (ص) هیچ‌یک از دو گروه را نهی نفرمود.

هاشم بن قاسم از شعبه، از حکم، از مقسم، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* رسول خدا (ص) در فتح مکه نخست روزه داشت و چون به قَدَید رسید قدحی شیر از بهر او آوردند و افطار کرد و مردم را نیز امر به افطار فرمود.

طَلْق بن غَنَام نَخَعی از عبدالرحمن بن جَرَّیس جعفری، از حمَّاد، از ابراهیم نقل

می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) مکه را در دهم رمضان گشود، و روزه داشت در حالی که هم در جهاد بود و هم مسافر.

یزید بن هارون از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که: \* رسول خدا (ص) در سال فتح با هشت هزار یا ده هزار تن به مکه آمد و با دو هزار تن از مردم مکه به جانب حنین رفت.

ابوداود عمر بن سعد حفری از یعقوب قُمی، از جعفر بن ابی‌مغیره، از ابن‌انبری نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) با ده هزار تن به مکه درآمد.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدیک از کثیر بن عبدالله، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* در سال فتح با پیامبر (ص) بودیم و شمار ما مئزینیان هزار و چند تن بود و خداند از بهر پیامبر (ص) مکه و حنین را گشود.

معن بن عیسی و شبابه بن سوار و موسی بن داود از مالک بن انس، از ابن‌شهاب، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* هنگام فتح مکه رسول خدا (ص) با مغفر به شهر درآمد. پس آن‌گاه مغفر از سر برداشت. معن و موسی بن داود در حدیثشان می‌گویند مردی به حضور پیامبر (ص) آمده گفت: ای رسول خدا، ابن‌خطل<sup>۱</sup> به پرده‌های کعبه پناهیده است. پیامبر (ص) فرمود: او را بکشید. معن در حدیث خود افزوده است که مالک می‌گفت: پیامبر (ص) آن روز مُحَرَّم نبود.

اسماعیل بن ابان و راق از ابواویس، از زهری، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: \* در سال فتح پیامبر (ص) را دیدم که مغفر بر سر داشت. گوید، چون پیامبر (ص) مغفر از سر برداشت مردی به حضور آمده گفت: ای پیامبر خدا، ابن‌خطل به پرده‌های کعبه پناهیده است. و پیامبر (ص) فرمود: هر کجا بر او دست یافتید، او را بکشید. فضل بن دُکین از سفیان ثوری، از ابن‌جرّیج، از قول مردی، از طاووس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) هیچ‌گاه بی‌احرام به مکه در نیامد مگر روز فتح که بی‌احرام به مکه شد.

فضل بن دُکین از شریک، از عمّار دهنی، از ابوزبیر، از جابر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) به سال فتح به مکه درآمد و عمامه سیاهی بر سر داشت.

۱. ابن‌خطل یکی از شش تنی است که مهادورالدم شده بود. - م.

عَفَّان بن مسلم و کثیر بن هشام از حَمَّاد بن سَلْمَه، از ابوزبیر، از جابر نقل می‌کنند که  
\* پیامبر (ص) روز فتح به مکه درآمد و عمامه سیاهی بر سر داشت.

عبدالله بن زبیر حُمَیدی از سفیان بن عُیینَه، از هشام، از عروه، از پدرش، از عایشه نقل  
می‌کند که \* رسول خدا (ص) روز فتح از بالای مکه به درون شهر آمد و از پایین آن بیرون  
رفت.

سُوید بن سَعید از حَفْص بن مِیسَرَه یعنی ابو عمر صَنَعانی، از هشام بن عروه، از  
پدرش، از عایشه نقل می‌کند که \* رسول خدا (ص) در سال فتح از دروازه گداه و  
بلندیهایی که بالای مکه است به مکه درآمد.

اسماعیل بن عبدالله بن خالد سُکَری از یحیی بن سلیم طائفی، از اسماعیل ابن اُمَیّه، از  
نافع، از ابن عمر نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) همواره از دروازه بالایی مکه به درون شهر  
می‌آمد و از دروازه پایین بیرون می‌شد.

ابوالولید هشام طیالسی و شَبَابَه بن سَوَّار و هاشم بن قاسم یا ابوقطن عمرو بن هَیثَم  
گویند، شعبه از عمرو بن دینار، از عبید بن عمیر نقل می‌کرد که می‌گفته است \* پیامبر (ص)  
روز فتح مکه اصحاب خود را فرمود: امروز جنگ است، روزه خود را افطار کنید. شَبَابَه  
گوید، شعبه می‌گفت: عمرو بن دینار از عبید بن عمیر فقط سه حدیث شنیده است.

عبدالوهاب بن عطاء عَجَلی از محمد بن عمرو، از ابوسَلَمَه و یحیی بن عبدالرحمن بن  
حاطب نقل می‌کند که می‌گفته‌اند \* روز فتح عبدالله بن امّ مکتوم پیشاپیش پیامبر (ص) میان  
صفا و مروه حرکت می‌کرد و می‌خواند:

«چه جای خوشی است مکه، سرزمینی که خاندان و دوستان من در آنند، سرزمینی که  
در آن بی‌راهنما حرکت می‌کنم، و سرزمینی که پایه‌های من در آن استوار است.»<sup>۱</sup>

عَفَّان بن مُسلم از حَمَّاد بن سلمه، از علی بن زید، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که  
\* پیامبر (ص) در روز فتح دستور کشتن ابن ابی سَرَح و فَرْتَنَّا و ابن زَبَعْرَى و ابن خَطَل را داده

۱. یا حَبْدًا مَكَّةُ مِنْ وَاوَدَى      اَرْضُ بِنَا أَهْلِی و عُوَادَى  
اَرْضُ بِنَا أَهْلِی بِلَا هَادَى      اَرْضُ بِنَا تَرَسَخُ اَوْ تَادَى

این روایت با موضوعی که در آغاز فتح مکه نقل کرد که عبدالله بن امّ مکتوم در مدینه مانده امور مسجد را اداره  
می‌کرده است، سازگار نیست. - م.



بود و ابن خَطَل به پرده‌های کعبه پناهیده بود و ابوبُرزّه آمد و شکم او را درید. مردی از انصار نیز نذر کرده بود که اگر ابن ابی سَرَح را ببیند او را بکشد. عثمان بن عفان، ابن ابی سَرَح را که برادر شیری او بود به حضور پیامبر (ص) آورد و از او شفاعت کرد. مرد انصاری، قبضه شمشیر را در چنگ فشرده چشم بر پیامبر (ص) دوخته بود تا کی بدو اشارتی کند. عثمان چندان اصرار کرد که پیامبر (ص) دست از او برداشت. پیامبر (ص) آن مرد انصاری را فرمود: چرا به نذر خود وفا نکردی؟ گفت: دست بر دسته شمشیر نهاده منتظر بودم که اشارتی فرمایی تا او را بکشم. پیامبر (ص) فرمود: اشارت کردن خیانت است و شایسته هیچ پیامبری نیست که اشارت کند.

احمد بن حجاج خراسانی از عبدالله بن مبارک، از معمر، از زهری، از قول کسی از خاندان عمر بن خطاب نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* روز فتح چون پیامبر (ص) به مکه آمد کس از پی صفوان بن امیه بن خلف و ابوسفیان بن حرب و حارث بن هشام فرستاد. گوید، عمر می‌گفت: با خود گفتم خدای شر این سه نفر را کفایت فرمود و چه کارها که نکردند. ولی پیامبر (ص) آنان را فرمود: داستان من و شما داستان یوسف (ع) است که برادرانش را فرمود «امروز بر شما نگوشتی نیست، خدای شما را خواهد آمرزید که مهربان‌ترین مهربانان است.»<sup>۱</sup> عمر گوید: من از این گفتار رسول خدا (ص) و بدانندیشی خود سخت شرمسار شدم.

اسماعیل بن عبدالکریم صنعانی از ابراهیم بن عقیل بن معقل، از پدرش، از وهب، از جابر نقل می‌کند که \* هنگام فتح مکه پیامبر (ص) در بطحاء بود و عمر ابن خطاب را فرمود تا به درون کعبه شود و تمام صورت بتان را که در آن است محو کند و پیامبر (ص) به درون کعبه رفت تا آنکه همه آنها محو شد.<sup>۲</sup>

موسی بن داود از حماد بن سلمه، از عمرو بن دینار، از ابن عباس، از فضل نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) چون در کعبه شد دعا می‌خواند و تکبیر و تسبیح می‌گفت اما در کعبه نماز نگزارد.

۱. آیه ۹۲ از سوره یوسف، م.

۲. این روایت نباید استوار باشد، و حال آنکه به نقل خصائص نسایی، ص ۳۱ و مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۶۶ و کشاف، ذیل آیه ۸۱ از سوره ۱۷، امیرالمؤمنین علی (ع) عهده‌دار شکن و از میان بردن بتها و تمثالها بوده است. و رک: استاد حسینی فیروزآبادی، فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۳۴۰، م.

خالد بن مخلد بَجَلِی از سلیمان بن بلال، از عبدالرحمن بن حارث بن عیاش، از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* به سال فتح، پیامبر (ص) بر پلکان کعبه نشسته ضمن ستایش و نیایش خداوند متعال در سخنان خود فرمود: پس از فتح مکه دیگر هجرت نخواهد بود.

موسی بن داود بن لَهِیعه از اَعْرَج، از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفته است: \* روز فتح آسمان مکه را دود گرفته بود و این معنی گفتار الهی است که می‌فرماید «روزی که آسمان دودی آشکارا بیاورد»<sup>۱</sup>

ابوالولید هشام طَبَالسی از شعبه، از ابویاس نقل می‌کند که می‌گفته است شنیدم که عبدالله بن مُعْتَل می‌گفته است: \* روز فتح مکه پیامبر (ص) را سوار بر ناقه دیدم که سوره فتح را بلند و با ترجیع می‌خواند و می‌فرمود: اگر نه این بود که مردم برگرد من جمع خواهند شد همچنان این سوره را به ترجیع و آهنگی که دارد، ادامه می‌دادم.

هاشم بن قاسم از ابومعشر، از عباس بن عبدالله بن مُعَبَد نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) فردای روز فتح مردم را فرمود: کبر و نخوت دوره جاهلی و فخر فروشی با نیاکان را بدور اندازید؛ مردم همه فرزندان آدمند، و آدم از خاک است.

اسماعیل بن عبدالکریم صَنْعانی از ابراهیم بن عَقِیل بن مَعْقِل، از پدرش، از وهب بن منبّه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* از جابر بن عبدالله پرسیدم آیا روز فتح غنیمتی گرفته شد؟ گفت: نه.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از علی بن زید بن جُدَعَان، از ابونضرة، از عمران ابن حُصَیْن نقل می‌کند که می‌گفته است: \* در فتح مکه با پیامبر (ص) بودم و هیچ‌ده شب در مکه بود و نماز را شکسته می‌گزارد.

فضل بن دُکَیْن از سفیان، از یحیی بن ابواسحاق نقل می‌کند که می‌گفته است از انس بن مالک شنیدم که می‌گفت: \* با رسول خدا (ص) از بهر فتح مکه بیرون آمدیم و حضرت نماز را شکسته می‌گزارد و در مکه هم ده روز ماندیم و تا هنگام بازگشت همچنان نماز را شکسته می‌گزارد.

یزید بن هارون از محمد بن اسحاق، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُبَیْه نقل

۱. آیه ۱۰ از سوره دخان و رک: طبری، مجمع‌البیان، ج ۹، چاپ بیروت، ص ۹۱-م.

می‌کند که می‌گفته است: \* در سال فتح، پیامبر (ص) پانزده شبانروز در مکه ماند و نماز را شکسته می‌گزارد تا به حُنَین عزیمت فرمود.

فَضْل بن دُکَیْن از مسعودی، از حَکَم نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در روز ششم رمضان از مدینه بیرون آمد و هفت روز در راه بود و نماز را شکسته می‌گزارد و چون به مکه رسید پانزده روز مقیم بود و همچنان شکسته نماز می‌گزارد و دو شب از رمضان مانده بود که به حُنَین رفت.

فَضْل بن دُکَیْن از شریک، از عبدالرحمن بن اصفهانی، از عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) پس از فتح هفده روز در مکه مقیم بود و نماز شکسته می‌گزارد.

محمّد بن حرب مکی از بکر بن مُضَر، از جعفر بن ربیع، از عِراک بن مالک نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در سال فتح پانزده شب در مکه بود و نماز را شکسته می‌گزارد.

سلیمان بن حرب از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از ابی نصره، از عمران ابن حصین نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) هنگام فتح هیجده شبانروز در مکه بود و نماز شکسته می‌گزارد.

عَفّان بن مُسَلِم از وَهَب، از عُمارة بن عَزِیة، از ربیع بن سَبْرَة جُهَنی، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* با رسول خدا (ص) بیرون شدیم و بر روی هم پانزده شبانروز در مکه اقامت فرمود.

کثیر بن هشام از فرات بن سلیمان، از عبدالکریم بن مالک جَزْری، از مجاهد، از قول یکی از کنیزان اُمّهائی نقل می‌کند که: \* رسول خدا (ص) هنگام فتح مکه ظرفی آب خواست و غسل کرد و چهار رکعت نماز گزاری.

یحیی بن عباد از فُلَیح بن سلیمان، از سعید بن ابوسعید مَقْبُری، از قول ابو مَرّة غلام اُمّهائی نقل می‌کند که اُمّهائی می‌گفته است: \* روز فتح به محل سکونت پیامبر (ص) رفتم تا دوباره مردی که از او امان می‌خواست گفتگو کنم. گوید، پیامبر (ص) آمد و سر و ریش او غبار آلود بود. پرده‌یی زدند و غسل فرمود و دو طرف جامه خود را بست و هشت رکعت نماز ظهر گزارد.

هاشم بن قاسم از لیث بن سعد، از یزید بن ابوحبیب، از سعید بن ابوهند نقل می‌کند که

ابو مَرَّة غلام عقیل بن ابوطالب، از قول امّ هانی دختر ابوطالب نقل می کند که: <sup>۱</sup> در سال فتح دو تن از بنی مخزوم به من پناهندند. در این هنگام برادرم علی (ع) آمد و گفت: این دو را خواهم کشت. ام هانی گوید، چون این سخن را شنیدم به مقامگاه پیامبر (ص) که بالای مکه بود آمدم. پیامبر (ص) چون مرا دید خیرمقدم فرمود و پرسید: ای ام هانی به چه کار آمده ای؟ گفتم: ای رسول خدا (ص)، دو مرد از بستگان شوهرم را امان داده ام و علی (ع) قصد آن دو را دارد. فرمود: کسی را که تو پناه داده ای ما هم پناه می دهیم. پس آن گاه پیامبر (ص) از بهر غسل کردن برخاست و فاطمه (ع) او را با جامه یی پوشاند و پیامبر (ص) همان جامه را به خود پیچید و هشت رکعت نافله ظهر گزارد.

ابوبکر بن محمد بن ابو مَرَّة مکی از سعید بن سالم مکی، از قول مردی که او نام می برد نقل می کرد که می گفته است: <sup>۲</sup> چون پیامبر (ص) مکه را گشود سعید ابن سعید بن عاص بن امیه را به فرماندهی ناحیه بازار مکه گماشت و چون پیامبر (ص) به جانب طائف از مکه بیرون آمد، سعید با ایشان بود و در طائف شهید شد.

ابوبکر بن محمد بن ابو مَرَّة از مسلم بن خالد زنجی، از ابن جریج نقل می کند که می گفته است: <sup>۳</sup> پیامبر (ص) در سال فتح هنگام عزیمت به طائف هُبیره بن شبل بن عجلان ثقفی را بر مکه گماشت و چون از طائف بازگردید و دل بر آن نهاد که به مدینه بازگردد عتاب بن اسید را بر مکه و امارت حج سال هشتم گماشت.

محمد بن عبید از زکریاء بن ابوزائدة، از عامر نقل می کند که حارث بن مالک بَرِصاء می گفته است: <sup>۴</sup> روز فتح از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: دیگر تا قیامت با مردم مکه جنگی نخواهد بود. <sup>۲</sup>

## سریة خالد بن ولید به جانب عَزَی

پس آن گاه، سریة خالد بن ولید به جانب عَزَی پنج شب مانده از ماه رمضان از سال هشتم هجرت پیامبر (ص) واقع شد. گویند، پیامبر (ص) هنگام فتح مکه خالد ابن ولید را با سی

۱. اینجا در متن کتاب نقطه چین است ولی ظاهراً چیزی محذوف نشده است. - م.

۲. قبلاً هم نظیر این روایت را ملاحظه فرمودید و محمد بن سعد توضیح داده بود منظور آن است که برای کفر و شرک با اهل مکه جنگ نخواهد شد. - م.

سوار از اصحاب به نابودی عَزّی گسیل فرمود. آنان رفتند و عَزّی را نابود کردند و به حضور پیامبر (ص) بازگشته خبر بدو دادند. پیامبر (ص) فرمود: آیا چیزی هم مشاهده کردی؟ خالد گفت: نه. فرمود: برمی آید که نابودش نکرده‌ای، بازگرد و آن را نابود کن. گوید، خالد با شمشیر آخته بازگردید و خشمگین بود و در این هنگام زنی سیاه و برهنه با موهای آشفته به سوی خالد بیرون آمد و پرده‌دار بتخانه او را برانگیخت. خالد او را با شمشیر به دو نیم ساخت و به حضور پیامبر (ص) بازگردید و خبر داد. فرمود: آری آن عَزّی بود و نومید شده بود بر اینکه هرگز در سرزمین شما پرستش نخواهد شد.

عَزّی در نخله بود و از آن فریش و همه بنی کنانه بود و بزرگتر بت آنان شمرده می‌شد و پرده‌داران آن بنی شیبان از بنی سُلَیم بودند.

### سریة عمرو بن عاص به جانب سُوَاع<sup>۱</sup>

پس آن‌گاه در همان ماه رمضان از سال ششم هجرت پیامبر (ص) سریة عمرو بن عاص به جانب سُوَاع واقع شد. گویند، پیامبر (ص) هنگام فتح مکه عمرو بن عاص را به جانب سُوَاع گسیل فرمود و آن بت هُدَیْل بود. عمرو عاص گوید: چون به سُوَاع رسیدم پرده‌دار او آن‌جا بود. گفت: چه می‌خواهی بکنی؟ گفتم: پیامبر (ص) به من فرموده است این را نابود کنم. گفت: نمی‌توانی. گفتم: چرا؟ گفت: از این کار محفوظ می‌ماند. گفتم: هنوز هم در باطل هستی! وای بر تو! مگر او می‌شنود یا می‌بیند؟ گوید، پیش رفتم و آن را شکستم و یاران خود را امر به ویرانی خزانه او دادم و چیزی در آن نیافتند. آن‌گاه پرده‌دار را گفتم: دیدی که چه شد؟ گفت: به خدای ایمان آوردم.

### سریة سعد بن زید اشهلّی به جانب مَنات<sup>۲</sup>

پس آن‌گاه در همان ماه از رمضان از سال هشتم هجرت پیامبر (ص)، سریة سعد ابن زید اشهلّی به جانب مَنات واقع شد. گویند، چون رسول خدا (ص) مکه را فتح کرد سعد بن زید

۱. نام بت «عَزّی» در آیه ۱۹ از سوره والنجم آمده است و نام سُوَاع در آیه ۲۳ از سوره نوح آمده است. — م.

۲. مَنات هم در آیه ۲۰ سوره والنجم همراه بالات و عزی ذکر شده است. — م.

اشهلی را با بیست سوار به جانب منات گسیل فرمود و آن در مُثَلَّل<sup>۱</sup> بود و از آن اوس و خزرج و غَسَّان بود. پرده‌داری در آن جا بود و از سعد پرسید: چه می‌خواهی بکنی؟ گفت: می‌خواهم منات را نابود کنم. گفت: در اختیار تو باشد. چون سعد به جانب آن رفت ناگاه زنی سیاه‌پوست و برهنه و پریشان‌موی پدیدار شد و بانگ می‌زد و بر سینه خود می‌کوفت. پرده‌دار گفت: ای منات با اندکی از خشم او را فرو گیر. سعد چندان بر او ضربه زد تا کشته شد و با همراهان خود بر بت هجوم برده آن را نابود کردند و در خزانه آن چیزی نیافتند و نزد رسول خدا (ص) بازگردیدند. و این سریة در شش روز مانده از رمضان بود.

### سریة خالد بن ولید به جانب بنی جذیمه از کنانه، و آنان در پایین مکه بودند

پس آن‌گاه در ماه شوال از سال هشتم هجرت پیامبر (ص)، سریة خالد بن ولید به جانب بنی جذیمه از کنانه واقع شد. و بنی جذیمه در یَلْمَلَم<sup>۲</sup> مقام داشتند و آن به فاصله یک شب راه از پایین مکه است. و یوم الغمئیصاء همین روز است.

گویند، چون خالد از نابود کردن عَزَّی بازگردید، پیامبر (ص) که هنوز در مکه بود او را به جانب بنی جذیمه گسیل فرمود تا ایشان را به اسلام بخواند. و او را به جنگ نفرستاد. خالد با سیصد و پنجاه تن از مهاجران و انصار و گروهی از بنی سُلَیم روانه شد. چون خالد به آنان رسید پرسید: در چه حالید؟ گفتند: مسلمانیم و نماز می‌گزاریم و زکات می‌پردازیم و محمد (ص) را تصدیق کرده در محل خودمان مساجدی ساخته‌ایم و اذان می‌گوییم. گفت: چرا سلاح به دست دارید؟ گفتند: میان ما و گروهی از اعراب ستیزه و دشمنی است و ترسیدیم که شما از ایشان باشید و از این بود که شمشیر و سلاح برداشتیم. گفت: سلاح را کنار بگذارید. و آنان اسلحه را کنار نهادند. آن‌گاه آنان را گفت: تسلیم شوید؛ و تسلیم شدند. خالد بن ولید برخی از آنان را فرمود تا شانه‌های بقیه را بستند و جملگی را به عنوان اسیر میان اصحاب خود پراکنده کرد. خالد هنگام سحر بانگ برداشت که هر کس اسیری دارد او را بکشد و با شمشیر سر از او برگیرد. بنی سُلَیم هر کس را که در دست ایشان اسیر بود کشتند

۱. مُثَلَّل، نام کوهی است که از آن به سوی دریای سرخ سرازیر می‌شوند. - م.

۲. یَلْمَلَم، مینات اهل یمن و به نوشته معجم البلدان فاصله آن تا مکه دو شب راه است. - م.

ولی انصار و مهاجران اسیران خود را آزاد کردند. و چون خبر به پیامبر (ص) رسید عرضه داشت: پروردگارا من از کرده خالد به سوی تو بیزاری می جویم.<sup>۱</sup> و علی (ع) را گسیل فرمود تا خون بهای کشتگان و آنچه از اموالشان نابود شده است پردازد و او چنان کرد و به حضور پیامبر (ص) بازگردید و خبر داد.

عبّاس بن فضل ازرق بصری از خالد بن یزید جونی، از محمد بن اسحاق، از ابن ابی حذرّذ از قول پدرش نقل می کند که می گفته است \* من نیز از سوارانی بودم که با خالد بن ولید در روز غمّیصاء بر بنی جذیمه حمله کردیم و به مردی از ایشان رسیدیم که چند زن با او بودند و آن مرد از بهر دفاع از آنان با ما به جنگ برخاست و چنین می خواند:

«اطراف دامنهارا جمع کردند و ثابت و استوار و دل زنده رفتند و گویی ترسی ندارند، آری اگر سه تن از آنان دفاع کنند، از ایشان دفاع خواهد شد»<sup>۲</sup>. [اگر قرار باشد از زنها دفاع شود امروز از آنان دفاع خواهد شد.]

گوید، آن مرد از آن سه زن دفاع کرد چنان که توانست آنان را به پناهگاه و بالای کوه برساند. و گوید، مرد دیگری را دیدیم که با او نیز چند زن بود و او نیز به جنگ و دفاع از آنان برخاست و می خواند:

«سپید چهره سرخ گونه می داند که دارنده گله گوسپند و شتر او را حمایت می کند و امروز من چون مردان بی نیازی خواهم کرد»<sup>۳</sup>. [آنچه از مرد ساخته است از من آشکارا خواهد شد.]

۱. برای اطلاع از ردالت و پستی خالد بن ولید و اعتراض شدید ابوسعید ساعدی از بزرگان انصار به طرز رفتار او و خوابی که پیامبر (ص) دیده بود که چیزی در گلویش مانده و علی (ع) دست دراز کرده آن را بیرون کشیده است و اینکه پیامبر (ص) سه بار روی به کعبه دستهای خود را بلند کرده فرمود از کرده خالد بیزارم، رک: ابن هشام، سیره، ج ۴، ص ۷۷-۷۲ و مغازی و اقدی، چاپ مارسدون جونس، ص ۸۷۵، م-.

۲. رَحِيمٌ أَذْيَالُ الْجَفَاءِ وَ أَرْبَعُنْ مَشَى حَيَاتٍ كَأَنَّ لَمْ تُفْرَعُنْ

إِنْ يَمْنَعُ الْقَوْمُ ثَلَاثَ تُمْنَعُنْ

این رجز هم در سیره و نهاية الارب اختلافات لفظی اندک دارد. م-.

۳. قَلْعَلِمَتْ يَيْصَاءُ حَمْرًا لِإِبْلِ بِحُورِهَا ذُو نَلَّةٍ وَ ذُو إِبْلِ

لَا تُغْنِيَنَّ الْيَوْمَ مَا أَعْنَى رَجُلٌ

این رجز هم در آن منابع تفاوتی دارد. م-.

و چندان از آن زنان دفاع کرد که آنان را پناه داد و به کوه گریختند. گوید، در این هنگام مرد دیگری دیدیم که با او نیز چند زن بودند و او به جنگ و دفاع از ایشان برخاست و می خواند:

«سپید چهره‌یی که ماده شیر را بازی می دهد و نقره از آن آکنده نمی شود، [ظاهراً کنایه از شمشیر است] می داند که امروز تند و شتابان ضربت می زنم مانند ضربه زدن کسانی که از شتر باردار گذرو دفاع می کنند.»<sup>۱</sup>

و او نیز از آن زنها دفاع کرد چنان که به کوه پناهنده شدند و خالد فرمان داد که از دنباله آنان نرویم.

عبّاس بن فضل از سفیان بن عیینّه، از عبدالملک بن نوّفل بن مُساحِق قرشی، از عبداللّه بن عصام مَرَنی، از پدرش نقل می کند که می گفته است: «پیامبر (ص) ما را به بطن نخله گسیل فرمود و گفت: اگر صدای مؤذّن نشنیدید یا مسجد ندیدید کارزار کنید. چون به مردی رسیدیم پرسیدیم: کافری یا مسلمان؟ گفت: بر فرض که کافر باشم چه می شود؟ گفتیم: اگر کافر باشی تو را می کشیم. گفت: اجازه دهید چیزی به این زنان بگویم. پس به نزدیک زنی از آنان رفت و گفت: ای حُبَیْش در واپسین دم زندگی از من بر تو سلام باد و به سلامت باشی؛ و این ابیات را خواند:

«ندیدی که در جستجوی شما بودم و شما را در حَلِیّه یا در خَوَائِقِ<sup>۲</sup> دیدم؟ آیا عاشقی را که در تاریکیهای آخر شب و گرمای سخت نیمروزی راهها پیموده است نباید پاداش داد؟ من گناهی نداشتم که در روزگار همسایگی گفتم پیش از آنکه حادثه‌یی بروز کند با محبت پاداشم بده. اینک نیز پیش از آنکه فراق در رسد و امیر به جدایی و مرگِ عاشق دوری کشیده فرمان دهد، پاداشم ده.»<sup>۳</sup>

۱. قَدْ عَلِمْتُ بِنِصَاءِ ثَلِیْهِ الْعِرْنَآ  
لَأَسْلَأُ اللَّجِیْنَ بِئِهَا نَهْآ  
لَأُضْرِبَنَّ الْیَوْمَ ضَرْباً وَعَسَا  
ضَرْبُ الثُّیْدِیْدِیْنَ الْمُخَاضِ الْقُعْنَآ

این ابیات هم در سیره ابن هشام با تفاوتهای لفظی آمده است. - م.

۲. نام دو منطقه است. - م.

۳. أَرِنْتِكِ إِذْ طَأْتِكُمْ فَوَجَدْتِكُمْ  
أَمَا كَانَ أَهْلًا أَنْ يُتَوَلَّ عَائِقُ  
فَلَا ذَنْبَ لِي قَدْ قُلْتُ إِذْ نَحْنُ حِیْرَةٌ  
بِحَلِیَّةٍ أَوْ أَدْرَكْتِكُمْ بِالْحَوَائِقِ  
تَكَلَّفَ إِذْ لَاحَ السَّرِیِّ وَالْوُدَائِقِ  
أَلِیْسَ یُؤَدُّ قَبْلَ إِخْدَى الصَّفَائِقِ



آن زن گفت: آری دروذهای پیایی و فراوان بر تو باد. گوید، آن جوان را گردن زدیم و آن زن آمد و سر را گرفت و چندان بوسید که جان داد. و سفیان گوید که او زنی فربه بود.<sup>۱</sup>

### غزو حُنین<sup>۲</sup> که آن را غزو هَوازِن هم می‌گویند

پس آن‌گاه در ماه شوال از سال هشتم هجرت، پیامبر (ص) به غزو حُنین رفت که آن را غزو هَوازِن هم می‌گویند. و حُنین جایی است که میان آن تا مکه سه شب راه است. گویند، چون پیامبر (ص) مکه را گشود، اشراف و بزرگان هَوازِن و ثقیف<sup>۳</sup> گرد هم آمده، سرکشی آغاز کردند و سرکردگی آنان با مالک بن عَوْف نَصْرَی بود و او سی سال داشت و آنان را فرمود تا زنان و کودکان و اموال خود را هم بیاورند و در اَوْطاس<sup>۴</sup> نزول کردند و پیایی از بهر آنان امداد می‌رسید و بر آن شدند که به جانب پیامبر (ص) حرکت کنند. پیامبر (ص) روز شنبه ششم شوال با دوازده هزار تن از مسلمانان به جانب آنان رفت، ده هزار تن از مدینه و دو هزار تن از مکه. و ابوبکر گفت: امروز ما از کمی عده شکست نمی‌خوریم.<sup>۵</sup> گروهی انبوه از مشرکان از جمله صَفْوَان بن اُمیّه نیز با رسول خدا (ص) بودند و پیامبر (ص) از صَفْوَان یکصد زره با ساز و برگ تمام عاریت گرفته بود. پیامبر (ص) شامگاه روز سه‌شنبه دهم شوال به حُنین رسید. مالک بن عوف سه تن را به کسب خبر از شمار یاران پیامبر (ص) فرستاده بود و آنان لرزان و بیمناک به نزد او بازگردیدند. پیامبر (ص) نیز عبدالله بن ابی حَدَرْدُ اسَلَمی را فرستاد که وارد مقامگاه آنان شد و گشتی زد و از بهر آن حضرت خبر آورد.

چون شب در رسید، مالک بن عوف سپاه خود را در دره حُنین آماده ساخت و به

آئیبی پُوْدُ قَبْلَ أَنْ تُشْحَطَ التَّوَى و بُنْأَى امِیرِی بِالْحَبِیبِ الْمَفَارِی

۱. این داستان و این ابیات در سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۷۹-۱۷۶ و مغازی، ص ۱۸۷۹ و نه‌ایة‌الارب، ج ۱۷، ص ۳۱۹ و مفصل‌تر در اغانی، ج ۷، ص ۲۸۰ با اختلافاتی در همه آمده است و از اینکه ترجمه اشعار آن چنان که شاید و باید انجام نگرفته است پوزش می‌خواهم. - م.
۲. حُنین، نام دره‌یی است میان مکه و طائف، این کلمه گاه منصرف و گاه غیرمنصرف به کار رفته است؛ در آیه ۲۵ از سوره توبه آمده و مفسران در این مورد بحث کرده‌اند؛ رکت: شیخ طوسی، تیان، ج ۵، چاپ نجف، ص ۱۹۷. - م.
۳. هَوازِن و ثقیف، نام دو قبیله است که در طائف و اطراف آن ساکن بودند. - م.
۴. اَوْطاس، نام دره‌یی است در دیار هَوازِن، رکت: یاقوت، معجم‌البلدان، ج ۱، چاپ مصر، ص ۳۷۵. - م.
۵. موضوع شایسته شدن مسلمانان به کثرت خود در آیه ۲۵ از سوره توبه آمده است. - م.

آنان سپرد که همگی یک‌باره به محمد و یارانش حمله برند. پیامبر (ص) نیز سحرگاه سپاه خود را آماده ساخت و آنان را به صف آراست و رایات و لواءها را به اشخاص سپرد. میان مهاجران لوائی در دست علی (ع) و رایتی در دست سعد بن ابی وقاص و رایتی در دست عمر بن خطاب بود. لواء خزرجیان را حُباب بن منذر در دست داشت و گویند لواء دیگری نیز در دست سعد بن عباده بود و لواء اوس را اُسَید بن حُضیر داشت و در هر یک از طوایف اوس و خزرج هم لواء یا رایتی در دست مردی نام آور بود. و لواءها و رایات دیگر قبایل عرب نیز در دست نامداران ایشان بود. پیامبر (ص) همان روز که از مکه به در آمد بنی سُلَیم را به مقدمه گسیل داشت و خالد بن ولید را بر آنان گماشت و خالد همچنان فرمانده مقدمه سپاه مسلمانان بود تا به جِعْرَانَة رسیدند.<sup>۱</sup>

پیامبر (ص) به دره حنین در آمد، در مغفر و کلاهخود و دوزره، سوار بر استر سپید خود نام او دُلْدُل، و آماده کارزار. در همین هنگام گروهی انبوه از هَوَازِن که هرگز سپاهی به آن عده و ساز و برگ دیده نشده بود، در سپیده دم بر مسلمانان حمله آوردند و گروههایی نیز که در کمین بودند در آمدند و در تنگه دره حمله آوردند. نخست سواران مسلمانان که بنی سُلَیم بودند پشت به جنگ کرده گریختند و مردم مکه نیز از آنان پیروی نمودند و دیگر مردم نیز پشت کرده گریختند. پیامبر (ص) می گفت: ای یاران خدا و رسول خدا، منم بنده و رسول خدا، به مقامگاه خود بازگردید. و گریختگان نیز بازگردیدند. و در این روز عَبَّاس بن عبدالمطلب و علی ابن ابی طالب (ع) و فضل بن عَبَّاس و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب و برادر او ربیعَة بن حارث، و ابوبکر و عمر و أُسامَة بن زید با تنی چند از خویشاوندان رسول خدا پایداری کردند. پیامبر (ص) عَبَّاس را که آوازی بلند داشت فرمود: بانگ بردار و بگو ای گروه انصار، ای اصحاب بیعت شجره، ای اصحاب سوره بقره، و چون عَبَّاس بانگ برداشت مسلمانان از هر سو لبیک گویان باز آمدند، چون ماده شتری که به سوی کره خود آید؛ و بر مشرکان حمله بردند و پیامبر (ص) کارزار ایشان را نظاره می کرد و می فرمود: اکنون تنور جنگ گرم شد، منم پیامبری که دروغ نمی گوید، منم پسر عبدالمطلب.<sup>۲</sup>

پس آن گاه عَبَّاس بن عبدالمطلب را فرمود: مشتی سنگ ریزه به من بده. گوید، من مشتی شن دادم و پیامبر (ص) فرمود: روی هایتان زشت باد. و شنها را بر چهره مشرکان

۱. جِعْرَانَة یا جِعْرَانَة، نام آبی است میان مکه و طائف که به مکه نزدیک تر است. - م.

۲. الْآنَ حَبِیْبُ الْوَطِیْسِ، أَنَا النَّبِیُّ لَا کَذِبَ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

پاشیده فرمود: سوگند به خدای کعبه که رفتنی هستید. و خداوند بیم در دل ایشان افکند و چنان گریختند که هیچ کس به کسی متوجه نبود. پیامبر (ص) فرمود: هر که را بر او دست یابند بکشند و مسلمانان حمله بردند و حتی زنان و کودکان را نیز کشتند. خبر به پیامبر (ص) رسید و آنان را از کشتن زنان و کودکان نهی فرمود.

و عمامه‌های فرشتگان در غزو حنین سرخ‌رنگ بود و شکر آویز آن را میان دو کتف خود آویخته بودند. و پیامبر (ص) فرمود: هر که او مشرکی را کشته باشد و دلیل داشته باشد، جامه و سلاح مقتول از او خواهد بود. و پیامبر (ص) امر به تعقیب دشمن داد. برخی از آنان به طائف گریختند و برخی به نخله و گروهی به اوطاس. پیامبر (ص) برای ابو عامر اشعری نیز لوائی بست و او را به تعقیب ایشان گسیل داشت. و سلمة بن اکوع نیز با او بود. و چون ابو عامر به مقامگاه دشمن رسید آماده دفاع بودند. ابو عامر نه تن از آنان را در جنگ تن به تن از پای در آورد. و نفر دهم که عمامه زردی بسته بود به ابو عامر حمله کرد و او را به قتل آورد. ابو عامر، ابو موسی اشعری را به نیابت خود گزیده بود و او جنگ را ادامه داد و خداوند از برای او فتح آورد و او توانست قاتل ابو عامر را بکشد. پیامبر (ص) گفت: خدایا ابو عامر را بیامرز و او را از برتران امت من در بهشت قرار بده. از بهر ابو موسی نیز دعا فرمود. از مسلمانان ایمن بن عبید بن زید خزرجی پسر ام‌ایمن و برادر مادری أسامة ابن زید هم به قتل آمد و سراقه بن حارث و رقیم بن ثعلبة بن زید بن لؤذان نیز کشته شدند. و از مشرکان از بنی نصر بن معاویه که از بنی رباب هستند گروهی انبوه کشته آمدند، چنان که عبدالله بن قیس با آنکه مسلمان بود گفت: بنی رباب نابود شدند. و پیامبر (ص) گفت: پروردگارا مصیبت بنی رباب را جبران فرمای.

مالک بن عوف بر گردنه‌یی ایستاد تا یارانش جملگی از معرکه بیرون شدند. پس آن‌گاه گریخت و در قصر بلیته حصار ی شد، و گفته‌اند به حصن ثقیف پناهند.

به امر پیامبر (ص) غنایم و اسیران را گرد آورده، جملگی را به جعرانه بردند و در آن‌جا نگه داشتند تا پیامبر (ص) از طائف بازگردید. از برای اسیران سایبانهایی فراهم شد و آنان از آفتاب درامان بودند. شمار اسیران شش هزار تن بود و شمار شتران بیست و چهار هزار. و گوسپند و بز نیز بیش از چهل هزار بود. چهار هزار اوقیه نقره نیز بود. پیامبر (ص) مدتی از بخش کردن اسیران خودداری فرمود تا شاید نمایندگان قبایل به آزاد کردن آنان بیایند و نخست اموال را بخش کرد و به کسانی که می‌خواست دل‌های آنان را با پرداخت مال

به دست آورند (مؤلفه القلوب) پرداخت و ابوسفیان بن حرب را چهل اوقیه نقره و صد شتر داد. او گفت: برای پسرم بزید. و پیامبر (ص) فرمود او را نیز چهل اوقیه نقره و صد شتر دادند. گفت: برای پسر دیگرم معاویه. و فرمود او را نیز همان قدر دادند. حکیم بن جزام را صد شتر داد و او صد شتر دیگر نیز خواست؛ و موافقت فرمود. نصر بن حارث ابن کَلَدَه را و اَسید بن جاریة ثَقَفی را نیز هر یک صد شتر داد، و حارث بن هشام و صَفْوَان بن اُمیة و قیس بن عَدی و سُهَیل بن عمرو و حُوَیْطِب بن عبدالعزّی و اَقْرَع بن حابِس تمیمی و عُیَیْنَة بن نُوْفَل و سعید بن یَزْبُوع و عُثْمَان بن وَهَب و هشام ابن عمر و عامری هر یک پنجاه شتر گرفتند و عَبَّاس بن مِرْدَاس چهل شتر گرفت و در این باب شعری گفت و او را نیز یکصد شتر دادند، و هم گفته‌اند پنجاه شتر. و پیامبر (ص) همه این اموال را از خمس غنایم پرداخت و این از نظر ما ثابت است. سپس زید بن ثابت را به سرشماری مردم و تعیین میزان غنایم امر فرمود و غنایم میان مردم بخش شد و به هر مرد چهار شتر و چهل گوسپند رسید و هر سوارکاری که اسب داشت دوازده شتر و یکصد و بیست گوسپند گرفت و اگر کسی بیش از یک اسب داشت برای او سهم بیشتری نهادند.

در این هنگام نمایندگان هوازن به حضور پیامبر (ص) آمدند و آنان چهارده مرد بودند به سرکردگی زُهَیْر بن صَرْد. و ابو بَرَقَان عموی شیری رسول خدا (ص) نیز با آنان بود و تقاضا کردند که بی دریافت فدیة اسیران را آزاد فرماید. پیامبر (ص) فرمود: آیا زن و فرزند خود را دوستر می‌دارید یا اموالتان را؟ گفتند: هیچ چیز را بازن و فرزند خود برابر نمی‌دانیم. پیامبر (ص) فرمود: آنچه در سهم من و خاندان عبدالمطلب قرار دارد از آن شما باشد و از مردم نیز تقاضا خواهم کرد. مهاجران و انصار گفتند: آنچه هم از ماست از آن رسول خدا (ص) باشد. اَقْرَع بن حابِس گفت: من و بنی تمیم همداستان نیستیم و پس نمی‌دهیم. و عُیَیْنَة بن حِصْن نیز گفت: من و بنی فزاره نیز همداستان نیستیم. و عَبَّاس بن مِرْدَاس نیز گفت: من و بنی سُلَیْم نیز همداستانی نمی‌کنیم. ولی بنی سُلَیْم گفتند: آنچه از ماست از آن رسول خدا (ص) باشد. عَبَّاس بن مِرْدَاس آنان را گفت: مرا خوار و زیون کردید. پیامبر (ص) فرمود: این گروه مسلمان شده‌اند و اکنون آمده‌اند و من نیز به همین سبب مدتی صبر کردم و اسیران را بخش نکردم و اینک نیز آنان را مخیر کردم و در قبال آزادی زن و فرزند خود چیزی دیگر نمی‌خواهند؛ اینک هرکس اسیری دارد و مایل است او را آزاد کند کار پسندیده‌ی است، و هرکس نیز میل ندارد بی دریافت فدیة اسیرش را آزاد کند، بر ما خواهد

بود که از نخستین غنیمتی که به دست آوریم برای هر اسیر شش شتر پردازیم. گفتند: راضی و تسلیم نظر شما هستیم. و همگان اسیران را آزاد کردند و زنان و فرزندان ایشان را به آنان دادند و هیچ کس جز از عُبَیْنَه بن حِصْن از این خواسته سر نیپچید و او نخست پیرزنی را که در سهم او قرار گرفته بود آزاد نکرد ولی بعدها او نیز اسیر خود را آزاد ساخت و پس داد.

پیامبر (ص) هریک از اسیران را یک جامهٔ مصری پوشانده بود.

گویند، چون انصار دیدند رسول خدا (ص) از غنایم به مردم قریش و عرب پرداخت فرمود، گفتگو و اعتراض نمودند و پیامبر (ص) فرمود: ای گروه انصار آیا راضی و خشنود نیستید که مردم شتر و گوسپند با خود ببرند و شما با رسول خدا (ص) باشید و بازگردید؟ گفتند: ای رسول خدا، ما بسیار خشنودیم که شما همراه و بهرهٔ ما باشید. و پیامبر (ص) فرمود: خدایا انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندان ایشان را رحمت فرمای. و رسول خدا (ص) شب پنجشنبه پنجم ذیقعد به جِعْرانَه در آمد و سیزده شب آنجا بود و چون دل بر آن نهاد که به مدینه بازگردد شب چهارشنبه هیجدهم ذیقعد شبانه احرام عمره بست و به مکه شد و طواف و سعی کرد و سر تراشید و همان شب به جِعْرانَه بازگردید و بامداد پنجشنبه به جانب مدینه حرکت فرمود و وادی جِعْرانَه را پیمود و به سَرِف رسید و پس آن گاه راه مَرَّالظُّهْران و از آن جا راه مدینه در پیش گرفت.

ابو عاصم ضحاک بن مَخْلَدُ شیبانی از عبدالله بن عبدالرحمن بن یَعْلَى بن کعب ثقفی، و عبدالله بن عباس از قول پدرش نقل می کند که: «پیامبر (ص) با دوازده هزار تن به جنگ هَوَازِن آمد و از ایشان به همان اندازه که در روز بدر از کافران قریش کشته آمده بود، کشته شد و رسول خدا (ص) مشتی خاک برداشت و بر چهرهٔ آنان پاشید و به هزیمت رفتند.

محمد بن حُمَیْد عبّدی از معمر، از زهری، از کثیر بن عباس بن عبدالمطلب، از پدرش نقل می کند که می گفته است: «روز حُنین که مسلمانان و مشرکان روبروی شدند، مسلمان نخست گریخته پشت به جنگ کردند و من پیامبر (ص) را دیدم که جز از ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب کسی با او نبود و رکاب پیامبر (ص) را در دست داشت و پیامبر (ص) شتابان به سوی دشمن می رفت و من نیز خود را به پیامبر (ص) رساندم و لگام استرش را گرفتم و رسول (ص) بر استر شهبای خود سوار بود. پیامبر (ص) فرمود: ای عباس، بانگ بر آور و بگو ای اصحاب بیعت شجره! عباس می گوید من آوازی بلند داشتم؛ بانگ بر آوردم: ای اصحاب بیعت شجره! و مسلمانان لبیک گویان آمدند همچون ماده شترانی که

به سوی کثره خود آیند. مشرکان نیز از آن سو آمدند و با مسلمانان درگیر شدند و در این هنگام انصار دو بار یکدیگر را فراخواندند و بنی حارث بن خزرج نیز حمله کردند. و در آن هنگام پیامبر (ص) سوار بر استر خود جنگ را نظاره می‌کرد و می‌فرمود: اکنون تنور جنگ گرم شده است. و سپس مثنی سنگ‌ریزه برداشت و به دشمن پرتاب کرده فرمود: سوگند به خدای کعبه که رفتنی هستید. گوید، به خدا سوگند از آن پس کارشان زار شد و تیغشان کُند. و خداوند همگان را به هزیمت راند و گویی هم اینک می‌بینم که پیامبر (ص) سوار بر استر خود از دنباله آنان می‌رود.

زهري گوید، ابن مُسَيَّب برای من نقل می‌کرد که \* در آن روز شش هزار زن و کودک به اسیری گرفته شدند و مردان آنان مسلمان شدند و به حضور پیامبر (ص) رسیده گفتند: ای رسول خدا (ص) تو دلسوزترین و مهربانترین مردمی و حال آنکه فرزندان و زنان و اموال ما را گرفته‌ای: پیامبر (ص) فرمود: آنچه پیش من است می‌بینید و بهترین گفتار راست‌ترین گفتار است؛ اکنون یا زنان و فرزندان خود را برگزینید یا اموالتان را. گفتند: هیچ مالی را با زنان و فرزندان خود برابر نمی‌نهیم. پیامبر (ص) از برای سخنرانی برخاست و فرمود: این گروه مسلمان شده پیش ما آمده‌اند و ما آنان را مخیر کردیم که یا زن و فرزندان خود را بخواهند یا اموال را، و آنان چیزی را بر زن و فرزند خود ترجیح ننهادند؛ اکنون هرکس اسیری از ایشان دارد اگر با میل و رغبت آزاد کند چه بهتر، و هرکس هم نخواهد اسیرش را به ما بدهد، بر ما خواهد بود که از نخستین غنایم آینده در ازای این اسیر به او چیزی بدهیم. گفتند: ای رسول خدا راضی و تسلیم شدیم. پیامبر (ص) فرمود: نمی‌دانم، شاید میان شما کسانی ناراضی باشند، به سرپرستان خود بگویید مرا باخبر کنند. و سرپرستان خبر دادند که جملگی راضی و خشنودند.

عَفَّان به مُسَلِم از حَمَّاد بن سلمه، از یَعْلَى بن عطاء، از ابوهَمَّام، از ابو عبدالرحمن فِهری نقل می‌کرد که می‌گفته است \* در غزو حُنین با پیامبر (ص) بودیم و در روزی بسیار گرم و سوزان راه می‌سپردیم. پس زیر سایه‌های درختان فرود آمدیم. گوید، چون خورشید از تابش افتاد، من جامهٔ رزم پوشیده بر اسب خود سوار شدم و به حضور پیامبر (ص) که در خیمه‌اش بود رفته گفتم: ای رسول خدا، سلام و رحمت خدا بر تو باد، وقت رفتن شد. فرمود: آری. سپس بلال را فراخواند و او از زیر درختی بیرون جهید و در آن حالت، سایه‌اش به سایهٔ پرندگان می‌مانست. گفت: آری، گوش به فرمانم جانم فدای تو باد. فرمود:

اسبم را زین کن. بلال زینی آورد که دوجانب آن از لیف خرما بود و زینت و زیوری نداشت. اسب را زین کرد و پیامبر (ص) بر آن نشست و ما نیز سوار شدیم و آن شامگاه و تمام شب را با دشمن روبروی بودیم و سپاهیان حمله می کردند ولی همان طور که خداوند فرموده است مسلمانان پشت به جنگ کرده گریختند و پیامبر (ص) می فرمود: ای بندگان خدا، منم بنده و رسول خدا. گوید، آن گاه پیامبر (ص) از اسب خود پیاده شد و مثنی خاک برداشت. کسی که از من به رسول خدا نزدیک تر بود می گفت پیامبر (ص) آن را به چهره آنان پاشید و فرمود: روی هایتان زشت باد. و خداوند آنها را به هزیمت راند.

یَعْلَى بن عطاء از قول فرزندان قبیله هَوَازِن، از قول پدرانشان نقل می کرد که می گفته اند: \* هیچ تنی از ما باقی نماند مگر اینکه چشم و دهانش آکنده از آن خاک شد و صدای وحشت زایی میان آسمان و زمین شنیدیم که گویی آهن بر طشت می کوفتند.

عَفَّان بن مسلم و عمرو بن عاصم کِلَابِی، هر دو از هَمَّام، از قتادة، از حسن، از سَمُرَة نقل می کردند که می گفته است: \* روز حُنین روزی بارانی بود و پیامبر (ص) فرمود ندا دهند که نماز را سواره بگزارند.

عَتَّاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از عبدالرحمن مسعودی، از قاسم، از عبدالله بن مسعود نقل می کند که می گفته اند: \* روز حُنین ندا داده شد: ای اصحاب سوره بقره! و مسلمانان با شمشیرهای خود که چون شهاب در دل شب می درخشید بازگردیده به جنگ روی آوردند و خداوند مشرکان را منهزم ساخت.

## سریة طفیل بن عمرو دؤسی برای نابودی ذوالکفین<sup>۱</sup>

پس آن گاه سریة طفیل بن عمرو دؤسی به جانب ذوالکفین در ماه شوال از سال هشتم هجرت پیامبر (ص) واقع شد. و ذوالکفین بت خاندان عمرو بن حَمَمَة دؤسی بود. گویند: چون پیامبر (ص) آهنگ طائف<sup>۲</sup> فرمود طفیل را به این سریة گسیل داشت و او را فرمود تا از قوم خود یاری بخواهد و آن بت را نابود کند و با قوم خود به طائف آید و به رسول خدا (ص) ملحق شود. و او شتابان پیش قوم خود رفت و ذوالکفین را نابود کرد و

۱. واقعی در مغازی ابن سریه را ذیل جنگ طائف آورده و برای آن عنوان جداگانه تعیین نکرده است. - م.

۲. شهری بیلاقی و خوش آب و هوا در دوازده فرسنگی مکه. - م.

آن را به آتش کشید و می خواند:

«ای ذوالکفین من از پرستندگان تو نیستم: میلاد ما قدیمی تر از میلاد تست، و من قلب تو را آکنده از آتش کردم.»<sup>۱</sup>

گوید: چهارصد تن از قوم با او همراه شدند و شتابان خود را به طائف به حضور پیامبر (ص) رسانیدند و چهار روز پس از آمدن پیامبر (ص) به طائف بدان جا رسیدند و منجنیق و دبابه<sup>۲</sup> آوردند. پیامبر (ص) فرمود: ای گروه آزد رایت شما را چه کسی بر دوش خواهد کشید؟ طفیل گفت: نعمان بن بازیه لُهی<sup>۳</sup> که در جاهلیت نیز آن را داشته است. فرمود: پسندیده است.

## غزو طائف

پس آن گاه در ماه شوال از سال هشتم هجرت غزو رسول خدا (ص) به طائف واقع شد. گویند، پیامبر (ص) از حنین به آهنگ طائف بیرون آمد و خالد بن ولید را به مقدمه گسیل داشت. مردم ثقیف حصن خود را مرمت کرده آنچه مورد نیاز مصرف یکساله ایشان بود در آنها گرد آوردند و چون از اوطاس گریختند به حصن خود در شدند و آن را بسته، آماده جنگ گردیدند.

و پیامبر (ص) نیز روی در راه نهاد و نزدیک حصار طائف نزول کرد. مشرکان به شدت بر مسلمانان تیر باریدند و تیر چندان بود که گویی دسته های ملخ در حرکتند. گروهی از مسلمانان مجروح شدند و دوازده تن از ایشان به قتل آمدند از آن جمله عبدالله بن ابوامیه بن مغیره و سعید بن عاص<sup>۴</sup>. به عبدالله پسر ابوبکر صدیق نیز در این روز تیری خورد که نخست

۱. باذالکفین انت من عبادکا میلادنا أقدم من میلادکا

إنی خشت النار فی فؤادکا

در مغازی واقفی، ص ۹۲۳، مصراع سوم اندکی تفاوت لفظی دارد. - م.

۲. اسبابی بود که تی چند در پناه آن قرار می گرفته و به نقب زدن می پرداختند و برای پیشروی تا پای حصارها از آن استفاده می شد. - م.

۳. در مغازی واقفی به صورت نعمان بن زرافه ثبت است. - م.

۴. بدون تردید، اشتباه است، سعید بن عاص در سال ۵۹ هجرت مرده است، و صحیح همان سعید بن سعید بن عاص است که واقفی در مغازی، ج ۲، چاپ مرشدون جونس، ص ۹۳۸ آورده است. و رک: ابن اثیر، اسدالغابه، اسلامیه، تهران،



محل زخم سر بهم آورد و بعد چرکین شد و سر باز کرد و او از همان زخم مرد. پیامبر (ص) به محلی رفت که امروز مسجد طائف واقع است و دو تن از همسرانش امّ سلمه و زینب با او بودند و برای آن دو، دو خیمه زدند و پیامبر (ص) میان آن دو خیمه نماز می‌گزارد. محاصره طائف هیجده روز بود و برای مبارزه با آنان منجنیق نصب گردید و شاخه‌های خاردار اطراف دژ ریخته شد. پس آن‌گاه مردم ثقیف باز هم بر مسلمانان تیر باریدند و تنی چند را کشتند. پیامبر (ص) دستور داد تا کها را قطع کرده آتش بزنند و مسلمانان نیز چنین کردند ولی از پیامبر (ص) درخواستند که از بهر رضای خدا و رعایت پیوند خویشاوندی دست از این کار بردارد. و پیامبر (ص) گفت: از بهر رضای خدا و رعایت خویشاوندی از این کار دست بازمی‌دارم. و منادی پیامبر (ص) ندا داد: هر برده‌یی از حصن به زیر آید و به ما ملحق شود، آزاد خواهد شد. و ده و اندی نفر از آنان به زیر آمدند که از جمله ایشان ابوبکر است که چون به وسیله قرقره فرود آمد ابوبکره نام گرفت. پیامبر (ص) آنان را آزاد فرمود و هریک را به مردی از مسلمانان سپرد تا عهده‌دار مخارج او باشد، این کار بر اهل طائف سخت گران آمد، از سوی دیگر به پیامبر (ص) هم اجازه فتح طائف داده نشده بود، و پیامبر (ص) با توفل بن معاویه مشورت کرده پرسید: رای تو چیست؟ گفت: روباهی است در لانه‌اش، اگر پای بداری آن را می‌گیری و اگر رهایش کنی زیانی به تو نمی‌رساند. پیامبر (ص) عمر ابن خطاب را فرمود تا فرمان بازگشت را به مردم ابلاغ کند و چون او چنین کرد مردم بانگ برداشتند: آیا باید برویم و حال آنکه هنوز طائف بر ما گشوده نیامده است؟ پیامبر (ص) فرمود: فردا صبح زود برای جنگ آماده باشید. و فردا صبح برخی از مسلمانان مجروح شدند، و پیامبر (ص) فرمود: به خواست خداوند متعال حرکت می‌کنیم و می‌رویم. و مسلمانان خوشحال شده در پذیرفتند و به راه افتادند و رسول خدا (ص) می‌خندید و آنان را فرمود: بگوئید خدایی جز خداوند یکتا نیست که وعده خود را راست و بنده خویش را یاری فرمود و احزاب را به تنهایی به هزیمت راند. و چون مسلمانان به راه افتادند، فرمود: بگوئید بازگردندگانیم و توبه کنندگان و عبادت‌کنندگان و پروردگار خود را سپاسگزارانیم. گفته شد: ای رسول خدا (ص) بر ثقیف نفرین کن. فرمود: پروردگارا ثقیف را هدایت فرمای و آنان را به راه بیاور.

عمر و بن عاصم کلابی از ابوالأشهب، از حسن نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) مردم طائف را در میانه گرفت و از فراز باروی آن به مردی تیر انداختند که کشته شد و عمر به نزد پیامبر (ص) آمده گفت: ای رسول خدا بر ثقیف نفرین کن. فرمود: خداوند فتح ثقیف را اجازه نفرموده است. عمر گفت: پس چگونه با چنین مردمی می‌جنگیم؟ فرمود: حرکت کنید، حرکت کنید.

قییصة بن عقبه از سفیان ثوری، از ثور بن یزید، از مکحول نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) چهل روز بر مردم طائف منجنیق نصب کرد.

نصر بن باب از حجاج بن أرطاة، از حکم، از میقسم، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است \* روز طائف پیامبر (ص) فرمود: هر کس از بردگان ایشان پیش ما بیاید آزاد است. و گروهی از بردگان آنان که ابوبکره نیز از ایشان بود آمدند و پیامبر (ص) همه را آزاد فرمود.

پس آن‌گاه پیامبر (ص) کارگزاران زکات را گسیل داشت. گویند، پیامبر (ص) چون هلال ماه محرم از سال نهم هجرت را دید کارگزاران زکات را به قبایل عرب گسیل فرمود تا زکات را جمع آورند. عیینه بن حصن را به جانب بنی تمیم و بُریده بن حصیب را به اسلم و غفار روانه فرمود - و هم گفته‌اند کعب بن مالک را بدین کار گسیل داشت. و عبّاد بن بشر اشهلی را به سلیم و مُزینة گسیل داشت. و رافع بن مکیث را به جُهینة و عمرو بن عاص را به بنی فزاره گسیل داشت. و ضحاک بن سفیان کلابی را به بنی کلاب گسیل داشت. و بُسر بن سفیان کعبی را به بنی کعب گسیل داشت. و ابن لُتیبة اُزدی را به بنی ذُبیان گسیل داشت. و مردی از سعد هذیم را بدان قبیله گسیل داشت. و پیامبر (ص) کارگزاران زکات را فرمود تا نسبت به پرداخت کنندگان زکات با دیده عفو و اغماض برخورد کنند و اموال گزیده آنان را به خودشان واگذارند.<sup>۱</sup>

### سریة عیینه بن حصن فزاری به جانب بنی تمیم

پس آن‌گاه سریة عیینه بن حصن فزاری به جانب بنی تمیم در ماه محرم از سال نهم هجرت

۱. موضوع اعزام کارگزاران زکات در مغازی، چاپ مارسدون جونس، صفحات ۹۸۰ - ۹۷۳ به تفصیل آمده است. - م.

پیامبر (ص) واقع شد. و سرزمین بنی تمیم بعد از منطقه سُقیّا است. گویند، پیامبر (ص) عیینه بن حصن فزاری را با پنجاه سوار از قبایل عرب که از مهاجران و انصار هیچ تنی در میان ایشان نبود به سرزمین بنی تمیم گسیل فرمود. عیینه شبها می رفت و روزها کمین می ساخت و در صحرائی بر ایشان حمله برد. و آنان دامهای خود را به چراهها کرده بودند و به دیدن مسلمانان گریختند. عیینه یازده مرد از ایشان را بگرفت و یازده زن و سی کودک را اسیر کرد و آنان را به مدینه آورد. پیامبر (ص) فرمود تا آنان را در خانه رَمَلَة دختر حارث نگه دارند. گروهی از سران قبیله، عطارد بن حاجب و زبیرقان بن بدر و قیس بن عاصم و اقرع ابن حابس و قیس بن حارث و نعیم بن سعد و عمرو بن اهتم و رباح بن حارث بن مجاشع به مدینه آمدند و اسیران به دیدن ایشان به گریه افتادند و آنان به خانه پیامبر (ص) شتافتند و فریاد زدند: ای محمد، بیرون آی. و پیامبر (ص) بیرون آمد و بلال برای نماز اذان گفت. آنان پیامبر (ص) را احاطه کرده به صحبت پرداختند. و مدتی با آنها ایستاد و سپس به نماز ظهر رفت و چون نماز گزارد در صحن مسجد نشست. و آنان عطارد بن حاجب را پیش فرستادند که سخن گفت و خطبه خواند و پیامبر (ص) به ثابت بن قیس بن شماس فرمود او را پاسخ گوید، و در مورد ایشان این آیه نازل شد: «همانا آنان که تو را از پس حجره ها صدا می زنند، بیشترشان نمی فهمند»<sup>۱</sup> و رسول خدا (ص) اسیران ایشان را آزاد فرمود.<sup>۲</sup>

پس آن گاه رسول خدا (ص) ولید بن عقبه بن ابی معیط را به جانب بَلْمُصْطَلِق که از خُزاعه اند گسیل فرمود تا زکات آنان را گرد آورد. و ایشان مسلمان شده مساجدی ساخته بودند و چون شنیدند ولید نزدیک آمده است، بیست مرد با شتران و گوسپندان به پیشباز او رفتند تا مسرت خود را اظهار دارند. ولی ولید به دیدن آنان به مدینه بازگردید و پیامبر (ص) را به دروغ گفت که آنان با اسلحه آمدند و مانع از جمع زکات شدند. پیامبر (ص) بر آن شد تا کسی را به جنگ آنان بفرستد. و چون خبر بدیشان رسید همان گروهی که با ولید ملاقات کرده بودند به حضور پیامبر (ص) آمده قصه بر وی عرضه داشتند. پس این آیه نازل شد: «ای گروهیدگان، اگر فاسقی از برای شما خبری آورد جستجو و تحقیق کنید مبادا گروهی را به

۱. آیات ۵ و ۷ از سوره حجرات، برای اطلاع بیشتر رک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، چاپ بیروت، ص ۱۳۲-۱۲۹-م.

۲. برای اطلاع بیشتر از خطبه ها و اشعار سروده شده، رک: ابن هشام، سیره، چاپ مصر، ج ۴، ص ۲۱۲-۲۰۶-م.

نادانی آسیب رسانید»<sup>۱</sup>. پیامبر (ص) بر ایشان قرآن خواند و عبّاد بن بشر را با ایشان فرستاد تا زکات آنان را بگیرد و از برای آنان قرآن بخواند و احکام اسلامی را بدیشان بیاموزد. او از اوامر پیامبر (ص) سر نیپچید و حقی را ضایع نساخت و ده روز آن جا ماند و پس آن گاه خشنود به حضور رسول خدا بازگردید.

### سریة قطبة بن عامر بن حديده به جانب خثعم

پس آن گاه در ماه صفر از سال نهم هجرت پیامبر (ص) سریة قطبة بن عامر بن حديده به جانب خثعم واقع شد و آنان در ناحیه بیشه نزدیک قُرْبَة در منطقه تَبَالَة مقام داشتند. گویند، پیامبر (ص) قطبة بن عامر را با بیست تن به جانب خثعم به ناحیه تَبَالَة گسیل فرمود و امر به حمله بر آنان داد. مسلمانان با ده شتر که به نوبت سوار می شدند، بیرون آمدند؛ و مردی را گرفتند و از او پرسیدند و او خود را لال و انمود و ناگاه به آواز بلند بانگ برداشت و کسانی را که در مقامگاه بودند متوجه ساخت. پس او را گردن زدند و صبر کردند تا مردم خوابیدند و بر آنان حمله بردند و جنگی سخت درگرفت و از هر دو گروه، عده بی زخمی شدند و قطبة بن عامر تنی چند را کشت و چند گوسپند و شتر و زن را که گرفته بود با خود به سوی مدینه آورد. و آنان سر در پی او نهادند ولی سیلی خروشان سرازیر شد و میان آنان و قطبة بن عامر فاصله انداخت و نتوانستند بر او دست یابند. سهم هریک از افراد این سریة چهار شتر شد و هر شتر را با ده گوسپند برابر نهادند، و این سهم پس از بیرون آوردن خمس بود.

### سریة ضحاک بن سفیان کلابی به جانب بنی کلاب

پس آن گاه سریة ضحاک بن سفیان کلابی به جانب بنی کلاب در ماه ربیع الاول از سال نهم هجرت واقع شد. گویند، پیامبر (ص) لشکری را به قُرْطَاء<sup>۲</sup> گسیل داشت و ضحاک بن سفیان بن عوف بن ابوبکر کلابی را بر آنان گماشت و اَصَيْد ابن سَلْمَة بن قرط نیز با او بود. آنان در

۱. آیه ۶ از سوره حجرات. - م.

۲. قُرْطَاء، نام طایفه یی است از بنی بکر، رکن: ابن حزم، جمهرة انساب العرب، چاپ عبدالسلام محمد هارون، مصر،

۱۹۷۱، ص ۲۸۲. - م.

منطقه زُجّ لاوه<sup>۱</sup> با ایشان روبروی آمدند و جنگ درگرفت و مسلمانان آنان را به هزیمت راندند، و نخست آنان را به اسلام دعوت کرده ولی نپذیرفته بودند. اَصید به پدرش سلمه رسید و سلمه بر اسب نشسته کنار آبگیری ایستاده بود. اَصید پدر را به اسلام خواند و او را امان داد، ولی درنپذیرفت و بر فرزند و دین او دشنام بارید. اَصید اسب پدر را پی کرد و چون اسب درافتاد، سلمه بر نیزه خود تکیه داد و خود را در آب انداخت و یکی از مسلمانان رسید و او را کشت. و پسر، پدر را نکشت.

### سریة علقمة بن مجرّز مُدَلّجی به حبشه

پس آن‌گاه سریة علقمة بن مجرّز مُدَلّجی به حبشه در ماه ربیع الآخر از سال نهم هجرت پیامبر (ص) واقع شد. گویند، به پیامبر (ص) خبر رسید که مردم جدّه گروهی از حبشیان را در اطراف بندر دیده‌اند. رسول خدا (ص) علقمة بن مجرّز را با سیصد تن به جانب آنان گسیل داشت و او خود را به جزیره‌یی در دریا رسانید و حبشیان گریختند. چون علقمه بازگردید، گروهی از همراهانش شتاب داشتند که زودتر به خانه‌های خود به مدینه بازگردند. عبدالله بن حذافة سَهْمی نیز شتاب داشت، و علقمه او را به سرپرستی شتابندگان گماشت، و او مردی شوخ طبع بود. میان راه فرود آمدند و از برای گرم شدن و ساختن غذا آتشی افروختند و عبدالله بن حذافة گفت: شما باید خود را در این آتش افکنید. برخی برخاسته، آماده شدند و چنان می‌نمود که می‌خواهند خود را در آتش افکنند. عبدالله گفت: بنشینید که با شما شوخی کردم. و چون این قصه را با رسول خدا (ص) گفتند فرمود: هر کس شما را به معصیت فرمان داد، اطاعت مکنید.

### سریة علی بن ابی طالب (ع) به جانب فُلس بت طیّء

پس آن‌گاه سریة علی (ع) به جانب فُلس که بت قبیله طیّء بود در ماه ربیع الآخر از سال نهم هجرت واقع شد. گویند، پیامبر (ص) علی (ع) را با یکصد و پنجاه تن از انصار که صد شتر و

۱. زج لاوه، جایی است در نجد. - م.

پنجاه اسب داشتند به نابودی فلس گسیل فرمود، و رایتی سیاه و لوائی سپید با علی (ع) بود. آنان در سپیده دم به محل خاندان حاتم حمله بردند و فلس را درهم شکسته نابود کردند و انبوهی اسیر و شتر و گوسپند به دست آوردند، از آن جمله خواهر عدی بن حاتم. و عدی به شام گریخت. و در خزانه فلس سه زره بود و سه شمشیر - رُوب و میخدم و شمشیری که یمانی می گفتند - که به دست ایشان افتاد. بر اسیران ابوقناده را و بر اموال و دامها عبدالله بن عتیک را گماشت و چون در رَکک<sup>۱</sup> فرود آمدند غنایم را بخش کردند. نخست دو شمشیر رُوب و میخدم را برای پیامبر (ص) کنار گذاشتند و شمشیر بعدی نیز در سهم رسول خدا (ص) قرار گرفت. آن گاه خمس را جدا کردند و خاندان حاتم را هم به صورت اسیر بخش نکردند و آنان را به مدینه آوردند.

### سریة عکاشة بن محصن أسدی

پس آن گاه سریة عکاشة بن محصن أسدی به ناحیه جناب، سرزمین قبیله های عُدرة و یلی در همین ماه ربیع الآخر از سال نهم هجرت پیامبر (ص) واقع شد.<sup>۲</sup>

### غزو تبوک<sup>۳</sup>

پس آن گاه غزو تبوک در ماه رجب از سال نهم هجرت وقوع یافت. گویند، پیامبر (ص) را خبر رسید که رومیان در شام گروه های انبوه جمع کرده اند و هرقل روزی سالانه سپاهیان خود را پیشاپیش پرداخته است و لخم و جذام و عامله و غسان را با خود هماهنگ ساخته، مقدمه لشکر خود را به بلقاء<sup>۴</sup> گسیل داشته است. پیامبر (ص) مردم را به خروج فراخواند و اعلام کرد آهنگ تبوک دارد تا مسلمانان خود را کاملاً برای

۱. رَکک، یکی از کوهپایه های منطقه طی است. - م.

۲. بیش از این توضیحی داده نشده است. - م.

۳. تبوک، منطقه بی است قدیمی نزدیک شام و برخی معتقدند اصحاب ایگه آن جازندگی می کرده اند؛ این شهر امروز در عربستان سعودی است. رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، چاپ مصر. - م.

۴. بلقاء، از شهرهای قدیمی اطراف دمشق. رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، چاپ مصر. - م.

حرکت مُهتیا سازند. و کسانی را به مکه و به میان قبایل عرب فرستاد و از آنان نیز خواست حرکت کنند، و این در گرمایی سخت بود. و همچنین پیامبر (ص) فرمود زکات و صدقه پردازند و صدقات فراوانی گرد آوردند و در راه خدا نیرو گرفتند. و گریندگان که هفت تن بودند به حضور پیامبر (ص) آمده تقاضا کردند از بهر آنان مرکب فراهم فرماید. فرمود: مرکوبی نمی‌یابم که شما را بر آن سوار کنم. و آنان بازگردیدند و از اندوه اشک می‌ریختند که چرا چیزی نمی‌یابند تا انفاق کنند.<sup>۱</sup> و آن هفت تن سالم بن عُمَیر بود و هَرَمِی بن عمرو و عُلَبَة بن زید و ابولیلی مازنی و عمرو بن عَنَمَة و سَلَمَة بن صَخْر و عِرْبَاض بن ساریه.

در برخی از روایات آمده است که عبدالله بن مُغَفَّل و مَعْقِل بن یَسار هم از ایشان بوده‌اند. و برخی دیگر گویند، مراد از گریندگان، پسران هفتگانه مُقَرَّن هستند از مُزَیْنه.

و گروهی از منافقان به حضور پیامبر (ص) آمده بی‌هیچ علتی از پیامبر (ص) دستوری می‌خواستند تا در جنگ شرکت نکنند و پیامبر (ص) آنان را که هشتاد و چند تن بودند، دستوری فرمود.<sup>۲</sup> و گروهی هم از بادیه‌نشینان آمده دستوری خواستند تا شرکت نکنند و ایشان را دستوری نفرمود. و آنان هشتاد و دو مرد بودند. عبدالله ابن اُبی بن سلول نیز با همپیمانان یهودی و منافق خود در ثَبِیَّة الوداع نزول کرده بود و گفته می‌شد که همراهان او از مسلمانان کمتر نبودند. پیامبر (ص) ابوبکر را بر مقامگاه خود گماشت تا با مردم نماز گزارد و محمد بن مسلمه را نیز به نیابت خود بر مدینه بداشت و همین در نظر ما از اقوال دیگری که گفته‌اند صحیح‌تر است.

چون پیامبر (ص) روی در راه نهاد، عبدالله بن اُبی و همراهانش از حرکت خودداری کردند و گروهی از مسلمانان نیز بی‌آنکه شک و تردیدی در عقیده داشته باشند، رفتند و از جمله ایشان کَعْب بن مالک بود و هِلَال بن رَبِیع و مُرارة ابن رَبِیع و ابو خَیْثَمه سالمی و ابو ذَرَّ غِفاری.<sup>۳</sup> پیامبر (ص) به هریک از خاندانهای معروف انصار و قبایل عرب دستور داد رایت

۱. برای اطلاع بیشتر در مورد این گروه شریف، رک: عموم تفاسیر، ذیل آیه ۹۳، از سوره توبه؛ از جمله، شیخ طوسی، بیان، ج ۵، چاپ نجف، ص ۲۷۹، م.

۲. رک: تفسیر آیه چهل و چهارم از سوره توبه، م.

۳. گاهی ابجاز محل محمد بن سعد در بیان وقایع موجب می‌شود خواننده نتواند به حقیقت پی ببرد. امیدوارم این کار مفرضانه نباشد. محمد بن سعد نویسنده و شاگرد واقفی است، مغازی واقفی در اختیارش بوده است و کاش در مورد جناب ابو ذَرَّ به آن مراجعه می‌کرد که ابو ذَرَّ به واسطه ناخوشی و لاغری شترش چند روزی عقب مانده و بین راه شتر را رها کرده پیاده به رسول خدا ملحق شده و حضرت برای او دعاهای ویژه فرموده‌اند. رک: مغازی، چاپ مارسدون

یا لوائی برای خود بردارند و به اتفاق اصحاب روی در راه نهاد و با سی هزار نفر از مسلمانان که ده هزار نفرشان اسب سوار بودند به تبوک رسید و بیست روز آن جا بود و نماز شکسته می‌گزارد و ابوخیثمه سالمی و ابوذر غفاری آن جا به رسول خدا (ص) پیوستند.

و در این هنگام هرقل در حمص بود. پس پیامبر (ص) در همان ماه رجب خالد بن ولید را با چهارصد و بیست سوار به جانب اُکیدر بن عبدالملک به دُومة الجندل گسیل فرمود. و اُکیدر از قبیله کینه و امیر ایشان بود و مسیحی بود. و چون خالد به سرزمین او رسید، شبی مهتابی بود و او با برادرش حسان به شکار گاو و حشی از حصن خود بیرون آمده بود. سواران خالد او را در میانه گرفتند و اُکیدر تن به اسیری داد و برادر او حسان چندان از خود دفاع کرد تا کشته آمد. کسان دیگری نیز که با آن دو بودند به حصن پناهندند. خالد، اُکیدر را امان داد که او را نخواهد کشت تا به حضور پیامبر (ص) بیاورد مشروط بر آنکه دُومة الجندل را از برای او بگشاید و او چنان کرد. و با او صلح کرد بر آن که دو هزار شتر و هشتصد اسب<sup>۱</sup> و چهارصد زره و چهارصد نیزه بدهد. خالد نخست گزینه‌یی از غنایم را برای پیامبر (ص) کنار نهاد. آن گاه خمس را هم جدا ساخت و بقیه را میان یاران خود بخش کرد و به هر مرد از ایشان پنج شتر رسید. آن گاه خالد بن ولید، اُکیدر و برادر او مصاد را که در حصن بود با آنچه به مصالحه گرفته بود به مدینه به حضور پیامبر (ص) آورد. چون اُکیدر را به حضور پیامبر (ص) آوردند هدیه‌یی به رسول خدا (ص) داد و به پرداخت جزیه مصالحه کرد و خون او و برادرش محفوظ ماند و پیامبر (ص) هر دو را آزاد کرد و فرمود تا نامه‌یی نوشتند که متضمن صلح و امان بود و پیامبر (ص) آن را نامه را با ناخن خود ممهور ساخت.

و پیامبر (ص) بر نگهبانان تبوک، عبّاد بن بشر را سرکرده قرار داده بود و او با یاران خود اطراف سپاه را پاسداری و نگاهبانی می‌کرد. و پیامبر (ص) بی‌روبارویی با دشمن در ماه رمضان از سال نهم هجرت به مدینه بازگردید و فرمود: سپاس خداوند را بر آنچه در این سفر اجر و مزد به ما لطف فرمود. و کسانی که به جنگ نرفته در مدینه مانده بودند به حضور پیامبر (ص) آمده سوگند خوردند که تخلف آنان از عذر و گرفتاری بوده است. پیامبر (ص) عذر آنان را در پذیرفت و برای آنان طلب آمرزش فرمود و کار کعب بن مالک و دو تن

جونس، ص ۱۰۰۱؛ و ترجمه آن به قلم این بنده. — م.

۱. در متن کتاب هشتصد رأس است؛ از شرح زرقانی بر مواهب، ج ۳، ص ۹۲، به اسب ترجمه شد. — م.



دیگر را به خداوند وا گذاشت که توبهٔ آن سه نیز پذیرفته شد. مسلمانان دست به کار فروش اسلحهٔ خود شدند و می‌گفتند جهاد به پایان آمد. و چون خبر به پیامبر (ص) رسید آنان را از این کار نهی کرده فرمود: همواره گروهی از امت من در راه حق جهاد خواهند کرد تا هنگامی که دجال خروج کند.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از یونس، از زهری، از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است از کعب بن مالک شنیدم که می‌گفت: \* پیامبر (ص) غالباً در غزوها مقصد خود را پوشیده می‌داشت مگر در غزو تبوک که در گرمایی سخت بود و پیامبر (ص) می‌بایست راهی دراز پیماید و با گروهی انبوه کارزار کند. و در این مورد بود که آشکارا اظهار فرمود و گفت آهنگ کجا دارد تا مسلمانان بتوانند برای روبرویی با دشمن آماده باشند.

محمد بن حمید عبدی از معمر، از عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابوطالب \* در مورد آیهٔ «کسانی که از پیامبر (ص) به هنگام سختی پیروی کردند»<sup>۱</sup> نقل می‌کرد که در غزو تبوک مسلمانان هر دو یا سه تن سوار بر یک شتر بودند و هنگام خروج از مدینه هم گرما بسیار سخت بود و روزی بی‌آبی و تشنگی چندان سخت شد که برخی شتر خود را کشتند و شکنجه‌اش را فشردند و آبی که بیرون آمد آشامیدند. و لشکر از لحاظ آب و طهارت<sup>۲</sup> و هزینه در کمال سختی بود.

ابوعامر عبدالملک بن عمرو عقیدی از سلیمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه، و هم از یکی از پسران عبدالرحمن عبدالله یا عبیدالله بن عبدالرحمن بن کعب بن مالک، از قول پدرش، از پدر بزرگش نقل می‌کرد که \* پیامبر (ص) روز پنجشنبه به غزو تبوک رفت و آن آخرین غزو او بود و او دوست می‌داشت روز پنجشنبه حرکت فرماید.

عبدالله بن جعفر رقی از عیسی بن یونس، از اوزاعی، از یحیی بن ابوکثیر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در غزو تبوک بیست روز آنجا مقیم بود و نماز را به شکل نماز مسافر می‌گزارد.

۱. جنگ تبوک و سپاه تبوک در اصطلاح جیش عسرت است، رک: آیهٔ ۱۷، سورهٔ توبه.

۲. در متن طهر است و ظاهراً باید. طهر به معنی مرکوب باشد نه طهارت؛ رک: شیخ طوسی، بیان، ج ۵، چاپ نجف، ص

محمد بن عبدالله انصاری از حُمید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: \* در بازگشت از غزو تبوک چون به نزدیک مدینه رسیدیم پیامبر (ص) فرمود: در مدینه گروه‌های هستند که هر مسیری و صحرائی را که شما پیمودید آنان نیز با شما بودند. گفتند: ای رسول خدا، آنان در مدینه‌اند. فرمود: آری، ولی عذر موجه آنان را از شرکت بازداشت.

اسماعیل بن عبدالکریم صنّعی از ابراهیم بن عقیل بن معقل، از پدرش، از وهب، از جابر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پس از بازگشت از غزو تبوک به مدینه از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: گروهی در مدینه‌اند که هر مسیر و صحرائی را که شما پیموده‌اید همراهمان بوده‌اند و بیماری آنان را بازداشته است.

### حجّ ابوبکر صدیق با مردم

پس آن‌گاه ابوبکر صدیق در ماه ذیحجه از سال نهم هجرت با مردم حج گزارد. گویند، پیامبر (ص) ابوبکر صدیق را به سرپرستی حج گماشت و او با سیصد مرد پیاده از مدینه بیرون آمد. پیامبر (ص) بیست شتر پروار برای قربانی از جانب خود با او فرستاد و به تن خویش بر گردن شتران قلاده آویخت و آنان را با مالیدن اندکی از خون آنان به بدن آنان علامت‌گذاری فرمود و ناجیه بن جندب اسلمی را به نگاهبانی آنها گماشت. ابوبکر نیز از برای خود پنج شتر برداشت و چون به عَرَج رسید، علی بن ابی طالب (ع) سوار بر ناقه قِصَواء پیامبر (ص) به او پیوست. پس ابوبکر پرسید: آیا رسول خدا تو را به امارت حج گماشت؟ گفت: نه ولی مرا گسیل فرمود تا سوره براءة را بر مردم بخوانم و پیمانها را لغو کنم. ابوبکر با مردم حج گزارد و علی بن ابی طالب (ع) روز عید قربان کنار جَمْره سوره براءة را برای مردم خواند و پیمانها را لغو کرد و گفت: پس از امسال مشرکی نباید حج بگزارد و کسی نباید برهنه طواف کند. پس آن‌گاه ابوبکر و علی به مدینه بازگردیدند.

خالد بن خدّاش از عبدالله بن وهب، از عمرو بن حارث، از ابن شهاب، از حُمید بن عبدالرحمن، از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفته است: \* ابوبکر در مراسم حجّی که پیش از حجّه الوداع انجام شد و او به فرمان پیامبر (ص) امیرالحاج بود مرا نیز روز عید قربان با گروهی فرستاد که به مردم اعلام کنیم که سال دیگر هیچ مشرکی نباید حج گزارد و هیچ کس

نباید برهنه طواف کند. حُمید از روز عید قربان به روز حجّ اکبر تعبیر می‌کرد و این به واسطهٔ حدیث ابوهریره بود.

## سریة خالد بن ولید به جانب بنی عبدالمَدان در نَجْران<sup>۱</sup>

پس آن‌گاه سریة خالد بن ولید به جانب بنی عبدالمَدان در نَجْران در ماه ربیع‌الاول از سال دهم هجرت رسول خدا (ص) وقوع یافت.

## سریة علی بن ابی طالب (ع) به یمن

پس آن‌گاه سریة علی (ع) به جانب یمن واقع شد و گویند دو بار بود و یکی از آن دو در ماه رمضان از سال دهم هجرت پیامبر (ص) واقع شد.

گویند، پیامبر (ص) علی (ع) را به یمن فرستاد و برای او لوائی افراشت و به دست خود عمامه بر سر آن بزرگوار بست و فرمود: به اطراف خود توجه مکن و چون به محل ایشان رسیدی، کارزار مکن مگر آنکه آنان با تو کارزار کنند. علی (ع) با سیصد سوار بیرون آمد و این نخستین لشکر بود که به آن سرزمین که مقامگاه مَدَجِج است وارد شد. علی سپاهیان خود را پراکنده کرد و مقداری غنایم و اسیر به چنگ آوردند. و علی (ع) بُرَیْدَةُ بن حُصیب اَسَلَمی را بر غنایم گماشت. پس آن‌گاه با جمع ایشان روبروی شد و آنان را به اسلام فراخواند و درنپذیرفتند و به باریدن تیر و پرتاب سنگ پرداختند. علی (ع) یاران خود را به صف آراست و لواء را به مسعود بن سِنان سَلَمی داد و با یاران خود حمله آورد و بیست تن از آنان را کشت که پراکنده شدند و روی به هزیمت نهادند و علی (ع) از دنبالهٔ آنان نرفت و باز هم آنان را به اسلام خواند که به سرعت درنپذیرفتند و گروهی از سران ایشان با اسلام بیعت کرده گفتند: ما از سوی جملگی قوم خود بیعت می‌کنیم و این هم زکات ماست و آنچه از حق خدا بر گردن ماست بگیر. علی (ع) غنایم را گرد آورد و به پنج بخش کرد و در یکی

۱. بنی عبدالمَدان از طوایف بزرگ مَدَجِج‌اند و دایه‌های ابوالعباس سَفاح عباسی نیز از آنانند. نَجْران شهر کوچکی است در منطقهٔ یمن که تا صناعه ده منزل فاصله دارد و تا مکه بیست روز؛ رک: ترجمهٔ تفویم‌البلدان، به قلم استاد عبدالحمید آیتی، چاپ بنیاد فرهنگ، -م.

از قرعه‌ها نوشت: مال خدا. و قرعه زد و نخستین قرعه که بیرون آمد قرعهٔ خمس بود. و بقیه را میان اصحاب خود بخش کرد و خود را به مکه به نزد پیامبر (ص) که از برای گزاردن حج سال دهم آمده بود رساند.<sup>۱</sup>

### عمره‌های پیامبر (ص)

هَوْدَةُ بن خَلِيفَةَ و احمد بن عبدالله بن یونس و شهاب بن عَبَّاد عبدی، همگی از داود بن عبدالرحمن عَطَّار، از عمرو بن دینار، از عِکْرَمَةَ، از ابن عَبَّاس نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) چهار عمره گزارد، عُمَرَةُ حُدَیبِیَّة که به عُمَرَةُ حَضْر نیز معروف است (زیرا مشرکان اجازهٔ ورود به مکه ندادند) و عُمَرَةُ قُضَاء که سال بعد انجام شد و عمره‌یی که از جِغْرانَه انجام داد و عُمَرَةُ چهارم عمره‌یی است که با حج خود گزارد.

احمد بن اسحاق حَضْر می از وَهیب، از عبدالله بن عمر بن خُثَیم، از سعید بن جُبَیر نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) در سال حُدَیبِیَّة در ماه ذیقعدة عمره گزارد و در سالی که با قریش صلح کرد در ماه ذیقعدة عمره گزارد و در بازگشت از طائف از جِغْرانَه در ماه ذیقعدة عمره گزارد.

حَجَّاج بن نُصَیر از ابوبکر هُدَلِی، از عِکْرَمَةَ نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) پیش از حج خود سه بار عمره گزارد و هر سه در ماه ذیقعدة بود.

موسی بن داود ضَبَّی هم از عبدالله بن مؤمِل، از ابن ابی مُلَیْکَه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) چهار عمره گزارد و همه در ماه ذیقعدة بود.

فَضْل بن دُکَیْن از زکریاء بن ابوزائده، از عامر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) جز در ماه ذیقعدة عمره نگزارد.

قَبِیصَةُ بن عُقْبَةَ از سفیان ثَوْرِی، از ابن جُرَیج، از عطاء نقل می‌کند که می‌گفته است: \* عمره‌های پیامبر (ص) جملگی در ذیقعدة بود.

عَفَّان بن مسلم و ابوالولید هشام طَبَّالِسی و عمرو بن عاصم کِلَابِی، جملگی از هَتَّام، از قتاده نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* انس بن مالک را گفتم: پیامبر (ص) چند بار عمره

۱. برای اطلاع بیشتر از چگونگی این سرتیبه رک: بحار الانوار، ج ۲۱، چاپ آخوندی، ص ۳۶۶ - ۳۶۰ که در آن از منابع کهن همچون کافی و بصائر الدرجات و اعلام الثوری مجموعه‌یی از روایات آمده است. - م.

گزارد؟ گفت: چهار بار، عمره‌یی که مشرکان او را از ورود به مکه از حدیبیه مانع آمدند و در ماه ذیقعدہ بود، و عمره‌یی که در سال دیگر و پس از صلح گزارد که آن هم در ذیقعدہ بود، و عمره سوم هنگام بخش کردن غنائم حنین از جعرانه که آن هم در ذیقعدہ بود، و عمره چهارم را با حج خود گزارد.

محمد بن سابق از ابراهیم بن طهمان، از ابوالزبیر، از عتبه غلام ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چون پیامبر (ص) از طائف بازگردید در جعرانه نزول کرد و غنائم را بخش فرمود و هنوز دو شب از شوال باقی بود که عمره گزارد.

احمد بن عبدالله بن یونس از داود بن عبدالرحمن، از ابن جریر، از مزاجم، از عبدالعزیز بن عبدالله، از محرّش کعبی نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) شبانه از جعرانه عمره گزارد و همان شب بازگردید و از آن بود که این عمره بر بیشتر مردم پوشیده ماند. و داود می‌گفت که در سال فتح بود.

موسی بن داود از ابن لهیعه، از عیاض بن عبدالرحمن، از محمد بن جعفر نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) از جعرانه عمره گزارد و فرمود: هفتاد پیامبر از جعرانه عمره گزارده‌اند. محمد بن صباح از عبدالرحمن بن ابوالزناد، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) سه بار عمره گزارد، یک بار در شوال و دو بار در ذیقعدہ.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان ثوری، از منصور، از ابراهیم نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) فقط یک بار عمره گزارد. هشیم از مغیره، از شعبی نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) در عمره‌های خود سه روز در مکه اقامت فرمود.

هشیم از اسماعیل بن ابو خالد نقل می‌کند که می‌گفته است: \* عبدالله بن ابواوفی را گفتم آیا پیامبر (ص) در عمره‌های خود به کعبه هم داخل شد؟ گفت: نه.

## حجّة الوداع

پس آن‌گاه در سال دهم از هجرت، حجّ پیامبر (ص) با مردم صورت گرفت و مردم آن را حجّة الوداع و مسلمانان آن را حجّة الاسلام نامند.

گویند، پیامبر (ص) ده سال در مدینه اقامت فرمود و همه سال روز عید قربان، قربانی می‌کرد ولی سر نمی‌تراشید و مو و ناخن را هم کوتاه نمی‌کرد و با آنکه مکرر جهاد می‌کرد ولی به حج مشرف نشد تا آنکه در ماه ذیقعدة از سال دهم هجرت دل بر گزاردن حج نهاد و مردم را آگاه فرمود. گروهی انبوه از مردم به مدینه آمدند تا در مراسم حج به پیشوایی رسول خدا (ص) حاضر باشند، و از هنگامی که به پیامبری مبعوث شد تا هنگام رحلت جز از همین یک بار حج نگزارد. ابن عباس دوست نمی‌داشت آن را حَجَّةُ الْوُدَاعِ بگویند، و می‌گفت حَجَّةُ الْاِسْلَامِ است.

پس پیامبر (ص) از مدینه پای پیاده بیرون آمد، و غسل کرده بود و روغن بر موی خود مالیده بود و دو پارچه صحاری را به صورت ازار و رداء پوشیده بود. و این روز شنبه بود، پنج شب مانده از ذیقعدة. رسول خدا نماز ظهر را در ذوالحلیفه شکسته گزارد و همسران آن حضرت نیز جملگی در هودجها با او بودند. و پیامبر (ص) بر گردن شتران قلاده آویخت و به نشانه اشعار، با خونهایشان علامت‌گذاری فرمود و پس آن‌گاه بر ناقه خود سوار شد و بر آن فرار گرفت و در همان روز از منطقه بئداء محرم شد. و ناجیه بن جندب اسلمی نیز به نگاهبانی از شتران قربانی پیامبر (ص) گماشته شده بود. و اختلاف است بر اینکه پیامبر (ص) با چه نیتی مُحْرِم شد. مردم مدینه گویند، جز از نیت حج نفرمود و دیگران می‌گویند، نیت عمره و حج داشت. و برخی می‌گویند، نخست به نیت عمره تمتع به مکه درآمد و سپس حج را نیز بر آن افزود. و در هر مورد روایاتی آورده‌اند، و خدا دانایانتر است.

پیامبر (ص) منازل را پیمود و میان راه در مساجدی که مردم ساخته بودند و محل آن را می‌دانستند با یاران خود نماز می‌گزارد. روز دوشنبه در مَرَّ الظَّهْران بود و در سَرف آفتاب غروب کرد. پیامبر (ص) شب را در آن جا مقام کرد و صبح غسل فرمود و همان روز سوار بر ناقه قِضْوَاءِ خود از گردنه کداء که در منطقه بالای مکه است به شهر درآمد و چون به باب بنی شیبه<sup>۱</sup> رسید، به دیدن کعبه دستها را به آسمان برداشت و عرض کرد: پروردگارا بر تشریف و تکریم و بزرگداشت و جلال و شکوه این خانه بیفزای، و هر که او با حج یا عمره آن را تعظیم می‌کند بر شرف و کرامت و جلال و نکویی او بیفزای.

آن‌گاه به طواف درآمد و سه دور از طواف را به حالت دو انجام داد در حالی که

۱. باب بنی شیبه از درهای معروف مسجد الحرام است. - م.

کناره راست جامه ردای احرام خود را از زیر بغل راست گذرانده آن را به شانه چپ افکنده بود (چنان که شانه راست ایشان برهنه بود). پس آن گاه پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزارد و همان دم سوار بر ناقه خود میان صفا و مروه سعی کرد.

از بهر پیامبر (ص) در ابطح خیمه‌یی زده بودند و در آن مقام کرد و یک روز پیش از ترویبه (یعنی روز هفتم ذیحجه) پس از نماز ظهر، در مکه سخن راند و روز ترویبه به منی رفت و شب را آن جا مقیم بود و صبح زود به عرفات رفت و در منطقه هضاب از صحرای عرفات وقوف فرمود و گفت که تمام صحرای عرفات غیر از وادی عرنه موقوف است و پیامبر (ص) سوار بر مرکب خود وقوف کرد و به دعا مشغول بود.

چون آفتاب غروب کرد از عرفات روانه شد و شتابان راه می پیمود و دره‌ها را پشت سر گذاشت و چون به مُرْدَلِفَه رسید، نزدیک آتشی که افروخته بودند نزول فرمود و با یک اذان و دو اقامه نماز مغرب و عشاء گزارد و شب را همان جا مقیم بود و سحرگاه دستوری داد ناتوانان و زنان و کودکان پیش از حرکت مردم به جانب منی، به منی بروند.

ابن عباس گوید: پیامبر (ص) با ملایمت دست بر رانهای ما می کوبید و می فرمود: پسران عزیزم پیش از طلوع آفتاب رمی جمره نکنید. چون سپیده دمید پیامبر (ص) نماز صبح گزارد و سوار بر مرکب خود شد و در قُرْح<sup>۱</sup> ایستاد و فرمود: همه جای مُرْدَلِفَه موقوف است مگر بطن مُحَسَّر. و پیش از برآمدن خورشید از مشعر حرکت فرمود و چون به مُحَسَّر رسید، شتاب کرد و همواره لبیک می گفت تا آنکه رمی جمره عَقَبه را انجام داد. پس آن گاه قربانیهای خود را ذبح کرد و سر را تراشید و موی شارب و دو گونه را کوتاه فرمود و ناخن گرفت و دستور فرمود مویها و ناخنهایش را دفن کنند. سپس بوی خوش و عطر بکار برد و پیراهن پوشید و به منادی خود دستور داد ندا دهد که روزهای اقامت به منی هنگام خوردن و آشامیدن است، و در برخی از روایات استفاده از زنان نیز آمده است. روزهایی که در منی بود نزدیک و مقارن ظهر رمی جمره عَقَبه فرمود.

فردای روز عید قربان پس از نماز ظهر سوار بر ناقه قُصَواءِ خود ایراد خطبه فرمود و روز سیزدهم از منی بیرون آمد و فرمود: بهتر است مهاجر پس از بازگشت از منی سه روز بیشتر در مکه نماند. پس آن گاه با خانه کعبه وداع گفت و به جانب مدینه بازگردید.

۱. قُرْح، نام محل بلندی است از مشعر الحرام. - م.

هُشَيْمُ بْنُ بُشَيْرٍ از حُمَيْدِ طَوِيلٍ، از بکر بن عبدالله مُزَنِي نقل می‌کند که می‌گفته است از انس بن مالک شنیدم که می‌گفت: \* پیامبر (ص) به نیت حجّ و عُمره لَبِيكُ گفت. گوید، این مطلب را برای ابن عمر گفتم و او گفت: پیامبر (ص) فقط به نیت حجّ لَبِيكُ گفت و مُحْرِمُ شد. سپس انس بن مالک را دیدم و گفتم: ابن عمر چنین می‌گوید. انس گفت: گویی اینان ما را کودک می‌پندارند؛ چنین نیست و من خود شنیدم که پیامبر (ص) از برای عُمره و حجّ لَبِيكُ گفت و مُحْرِمُ شد.

عبد الوهّاب بن عطاء از محمد بن عمرو، از یحیی بن عبدالرحمن بن حاطب، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* با پیامبر (ص) از بهر حجّ بیرون آمدیم و نیت افراد سه گونه بود، برخی از ما نیت عُمره و حجّ داشتند و برخی نیت حجّ و برخی نیت عُمره. آنان که نیت حجّ و عُمره داشتند تا هنگامی که تمام مناسک را انجام ندادند، از احرام به در نیامدند و آنان نیز که برای حجّ مُحْرِمُ شده بودند، همچنین بودند؛ ولی آنان که از بهر عُمره مُحْرِمُ شده بودند، پس از طواف و سعی از احرام به در آمدند و منتظر در رسیدن هنگام حجّ شدند.

عبد الوهّاب بن عطاء از سعید بن ابوعروبه، از قتادة، از انس نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) هنگام مُحْرِمُ شدن تصریح فرمود که به هر دو با هم مُحْرِمُ می‌شود. عبد الوهّاب از حُمَید، از انس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) از بهر عُمره و حجّ لَبِيكُ گفت.

عَفّان بن مُسلم از وَهیب، از ایوب، از ابوقلابه، از انس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) نماز ظهر را در مدینه چهار رکعتی گزارد و چون به ذوالحلیفه رسیدیم نماز عصر را دو رکعتی گزارد و شب را نیز در ذوالحلیفه به صبح آورد و صبح چون شترش حرکت کرد تکبیر و تسبیح گفت، و چون به بئداء درآمد لَبِيكُ گفت و مُحْرِمُ شد. گوید، چون به مکه رسیدیم مسلمانان را فرمود تا از احرام بیرون آمدند و به روز ترویّه به نیت حجّ مُحْرِمُ شدند و پیامبر (ص) به حالت ایستاده هفت شتر از شتران قربانی را به دست خود نحر کرد و دو گوسپند نر شاخدار را که پوست آنها سیاه و سپید بود قربانی فرمود.

عَفّان از وَهیب، از ایوب، از سَدُوسِی نقل می‌کند که می‌گفته است از ابن عباس شنیدم که می‌گفت: \* پیامبر (ص) و یارانش صبح روز چهارم به مکه درآمدند و آنان را که نیت به حجّ کرده بودند، فرمود تا آن را تبدیل به عُمره کنند مگر آنان که قربانی با خود آورده



باشند. ابن عباس گوید: مردم از احرام به در آمدند و پیراهن پوشیدند و عودسوزها را برافروختند و با زنها درآمیختند.

عقّان به مسلم از حمّاد بن سلمة، از قیس بن سعد، از عطاء، از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) روز چهارم ذیحجه به مکه در آمد و چون طواف کردیم و به سعی میان صفا و مروه پرداختیم، پیامبر (ص) فرمود: این را به نیت عمره انجام دهید مگر آنان که با خود از مدینه قربانی آورده‌اند. روز ترویه برای حجّ لَبِیک گفتند و روز عید قربان طواف کردند ولی میان صفا و مروه سعی نکردند.

عمرو بن حکّام بن ابوالوضّاح از شعبه، از ایوب، از ابوالعالیه براء، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) به نیت حجّ مُحْرَم شد و روز چهارم ذیحجه به مکه در آمدیم و در منطقه بَطْحَاء با ما نماز صبح گزارد و فرمود: هر کس می‌خواهد نیت عمره کند و این اعمال را برای عمره انجام دهد.

هیشم بن خارجه از یحیی بن حمزه، از ابو وهب، از مکحول نقل می‌کند که: \* چون از او پرسیدند پیامبر (ص) و اصحاب چگونه حجّ گزاردند، گفت: همراه پیامبر (ص) و اصحاب، زنان و کودکان آنان بودند و نخست عمره تمتّع گزاردند و از احرام به در آمدند و استفاده از عطر و بوهای خوش و آمیزش با زنان بر ایشان حلال شد.

هیشم بن خارجه از یحیی بن حمزه، از نعمان نقل می‌کند که مکحول می‌گفته است: \* پیامبر (ص) به نیت عمره و حجّ مُحْرَم شد.<sup>۱</sup>

خلف بن ولید آزدی از یحیی بن زکریاء بن ابوزائده، از حجّاج، از حسن بن سعد، از ابن عباس، از ابوطلحه نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) به نیت حجّ و عمره هر دو مُحْرَم شد.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از محمد بن عبدالرحمن بن نوفل، از عروة، از عایشه نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) فقط به نیت حجّ افراد مُحْرَم شد.

معن بن عیسی و مُطَرّف بن عبدالله از مالک بن انس، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) فقط به نیت حجّ افراد مُحْرَم شد.

مُطَرّف بن عبدالله از عبدالعزیز بن ابوحازم، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش، از

۱. این روایات جنبه تاریخی دارد و ملاک عملی برای مناسک حج نیست. برخورد با تعارض روایات و جرح و تعدیل روایان آنها و استنباط سنت پیامبر (ص) و روش عملی مناسک حج و عمره، مسأله‌ای است مربوط به اهل فن و فقها که در کتب مربوطه درج و ضبط است. — م.

جابر بن عبدالله نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) حج افراد به جای آورد.

سعید بن سلیمان از شریک، از ابواسحاق، از ضحاک، از ابن عباس، از پیامبر (ص) نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) این چنین تلبیه فرمود «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ».

و کعب بن جراح و هاشم بن قاسم کینانی از ربیع بن صبیح، از یزید بن ابان، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در مراسم حج خود بر زینی کهنه و قطیفه‌یی حج گزارد که به قول و کعب معلوم نبود به چهار درهم می‌ارزید یا نه. هاشم بن قاسم گوید، ممکن بود که به چهار درهم ببرزد و چون اراده احرام فرمود، عرضه داشت: بار الها حجی بی‌ریا و خودنمایی.

عبدالوہاب بن عطاء از هشام بن ابوعبدالله، از قتادة، از ابوحسان، از ابن عباس نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) هنگام نماز ظهر از ذوالحلیفه برای حج مُحْرَم شد.

محمد بن بکر بُرسانی از ابن جریج، از جعفر بن محمد (ع) نقل می‌کند که از پدرش محمد بن علی (ع)، از جابر بن عبدالله شنیده است که \* پیامبر (ص) در مراسم حج خود صد شتر قربانی کرد و فرمود تا از هر شتر تکه گوشتی در دیگی پختند و دو نفری از گوشت و آب آن خوردند. گوید، گفتم: آن کسی که با پیامبر (ص) خورد چه کسی بود؟ گفت: علی (ع). ابن جریج گوید: جعفر بن محمد (ع) مرا گفت که علی بن ابی طالب (ع) با پیامبر (ص) از گوشت آنها خورده و از آب گوشت آشامیده است.

موسی بن اسماعیل از ولید بن مسلم، از عمر بن ابوالعاتکه، از علی بن یزید، از قاسم، از ابوامامه، از قول کسی که خود دیده بود نقل می‌کرد که \* پیامبر (ص) از منی حرکت کرد و بلال در کنارش ایستاده بود و با چوبی که بر سر آن پارچه رنگارنگی بود، رسول خدا (ص) را از تابش آفتاب نگه می‌داشت.

هیشم بن خارجه از یحیی بن حمزه، از اوزاعی، از یحیی بن ابی‌کثیر نقل می‌کند که \* جبرئیل به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: با صدای بلند لَبَّيْكَ بگو که شعار حج است. محمد بن عبدالله آسدی از سفیان ثوری، از عبدالله بن ابولبید، از مطلب بن عبدالله بن حنطب، از خلاد بن سائب، از زید بن خالد جُهَینی نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) فرمود که جبرئیل آمد و گفت با صدای بلند لَبَّيْكَ بگو که از شعائر حج است.

ضحاک بن مخلد شیبانی از ابن جریج، از یحیی بن عبید، از پدرش، از عبدالله بن

سائب نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را میان رکن یمانی و حجر الاسود دیدم که این آیه را تلاوت می‌فرمود: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ<sup>۱</sup>. هاشم بن قاسم از مسعودی، از محمد بن علی، از اسامة بن زید نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در کعبه نماز گزارد.

محمد بن عمر از موسی بن محمد ابراهیم، از پدرش، از ابوسلمة بن عبدالرحمن، از اسامة بن زید، و همچنین محمد بن عمر از ابن ابوذئب، از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عمر، از پدرش نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) در کعبه دو رکعت نماز گزارد.

محمد بن عمر [واقدی] از قیس، از یزید بن ابی‌زیاد، از مجاهد، از عبدالرحمن بن امیه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* از عمر پرسیدم: پیامبر (ص) در بیت چگونه رفتار فرمود؟ گفت: دو رکعت نماز گزارد.

محمد بن عمر [واقدی] از هشام بن سعد، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) با بلال به بیت درآمد. و ابن عمر گوید، از بلال پرسیدم: آیا رسول خدا (ص) در کعبه نماز گزارد؟ گفت: آری، جلو خانه نماز گزارد و میان او تا دیوار سه ذراع بود.

محمد بن عمر [واقدی] از سیف بن سلیمان، از مجاهد، از ابن عمر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* کسی پیش من آمد و گفت: رسول خدا (ص) به بیت رفت. من پیش رفته دیدم که از بیت بیرون آمده اما بلال بر در ایستاده است. پرسیدم: رسول خدا (ص) در کعبه نماز گزارد؟ گفت: آری، دو رکعت.

محمد بن عمر [واقدی] از عمر بن قیس، از ولید بن عبدالله بن ابومغیث نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چون پیامبر (ص) خواست به کعبه درآید، کفشهای خود را بیرون آورد. محمد بن عمر [واقدی] از شیبان بن عبدالرحمن، از جابر، از ابویحیی، از قَزَعَة، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* روزی که پیامبر (ص) در بیت شده بود، غمگین می‌نمود. گفتم: ای رسول خدا، چرا اندوهگینی؟ فرمود: امروز کاری کردم که ای کاش نکرده بودم، به بیت شدم و ممکن است یک نفر از امت من که نتواند بدان داخل شود، اندوهگین بازگردد و حال آنکه ما مأمور به طواف (کعبه) شده‌ایم و مأمور به داخل شدن در

۱. بخشی از آیه ۲۰۱ از سوره بقره، -م.

بیت نشده‌ایم.

موسی بن داود از نافع بن عمر، از ابن ابوملّیّکه نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) پیش از رفتن به عرفات طواف کرد.

هاشم بن قاسم کِنانی از شعبه، از بُکَیْر بن عطاء لُثی، از عبدالرحمن بن یَعْمَر نقل می‌کرد که می‌گفته است \* در عرفات از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: حج و قوف در عرفات است یا روز عرفه.<sup>۱</sup> و هر کس شب دهم قبل از صبح و قوف مشعر را هم درک کند حجّ او تمام است؛ و هم فرمود: ایام توقف در منی سه روز است و هر کس دو روز بماند گناهی ندارد و هر کس هم بیش از سه روز بماند گناه و بزه‌ی نیست.<sup>۲</sup>

هاشم بن قاسم از شعبه، از عبدالله بن ابوالسّفَر، از شعبی، از عُرْوَة بن مضرّس ابن اوس بن حارثة بن لأم نقل می‌کند که می‌گفته است \* در مُزْدَلِفَه (مشعرالحرام) به حضور پیامبر (ص) رسیده گفتم: آیا حجّ من صحیح است؟ فرمود: هر کس با ما نماز صبح را این جا گزارده و روز یا شب قبل را هم در عرفات بوده است، حجّ او تمام است و فریضه‌اش را انجام داده است.

مَعْن بن عیسیٰ از مالک بن انس، از هشام بن عُرْوَة، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است \* من نشسته بودم که کسی از اُسامه پرسید پیامبر (ص) در حَجَّة الْوُدَاعِ، عرفات تا مشعر را چگونه پیمود؟ گفتم: نسبتاً با شتاب راه می‌پیمود و چون به گردنه‌ی می‌رسید بر سرعت خود می‌افزود.

هَشِیْم از عبدالملک، از عطاء، از ابن عبّاس نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) هنگام حرکت از عرفات به مشعرالحرام، اُسامه را پشت سر خود سوار کرد و چون از مشعر به منی حرکت فرمود، فضل بن عبّاس را پشت سر خود سوار کرد و تا هنگامی که رَمی جَمْرَة عَقَبَه را انجام داد همچنان لَبِیک می‌گفت.

محمد بن بکر بُزْسانی از ابن جُرَیج، از عطاء، از ابن عبّاس نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) فضل بن عبّاس را پشت سر خود سوار کرد و ابن عبّاس می‌گفت، برادرم فضل گفت: پیامبر (ص) تا هنگام رَمی جَمْرَة عَقَبَه همواره و پیوسته لَبِیک می‌گفت.

۱. به نظر می‌رسد که تردید از راوی است. - م.

۲. بخشی از آیه ۲۰۳ از سوره بقره است؛ و برای اطلاع بیشتر، علاوه بر کتب مناسک رک: ابوالفتوح رازی، تفسیر، ج ۲،

چاپ مرحوم شعرانی، ص ۱۳۶. - م.